

هو العليم

سیر عرفان منطقی ترین مسیر زندگی

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۲۶

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

از اینکه این بار توفیق ما کم بود و کثرات و ... ما را مشغول کرد و دیر خدمت دوستان رسیدیم عذرخواهی می‌کنیم. ان شاء الله که خداوند توفیقش را شامل حال ما بکند که بتوانیم از این به بعد به همان وعده‌ای که دادیم وفا کنیم و دقایقی را در خدمت دوستان و رفقا نسبت به مطالب و مسائلی که مورد نظرشان است، باشیم.

طبعاً همان‌طوری که نظر دوستان هست این جلسه صرفاً برای رفع شبهات در زمینه‌های مختلف، نسبت به مسائل اجتماعی و همین‌طور اشکالات اعتقادی و مطالب بنایی و مبنایی در مسائل سلوکی است. به‌طور کلی به‌عنوان یک حاکی، راجع به مسائلی که از بزرگان در حدّ وسع خود تجربه کردم

و مطالبی را که از آنها شنیدم خدمت رفقا و دوستان
مطالبی را عرض می‌کنم.

مسیر عرفان منطقی‌ترین و عقلانی‌ترین مسیر زندگی

در جلسهٔ دیروز^۱ خدمت رفقا عرض کردم که
منطقی‌ترین و عقلانی‌ترین مسیر زندگی و تکامل که
انسان می‌تواند آن مسیر را اتخاذ کند، مسیر عرفان
است و این مطلب مطلبی نیست که از یک فرد
بی‌اطلاع نسبت به مسائل مطرح بشود، اکثر بزرگان
عرفان، از علمای ظاهر هم بودند. مرحوم آخوند
ملاحسینقلی همدانی از بزرگترین شاگردان شیخ
انصاری در بحث‌های ظاهری بوده، مرحوم سید علی
شوشتری استاد مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی
- رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - بوده است، کسی
بوده است که بعد از شیخ انصاری مسند تدریس را
شش ماه برعهده گرفت و مرحوم آخوند خراسانی
صاحب کفایه - رحمة الله علیه - می‌فرمودند که وقتی
ایشان شروع کرد به ادامهٔ بحثی که مرحوم شیخ
انصاری آن بحث را مطرح می‌کرد، ما دیدیم ایشان

^۱ . مجلس یافت نشد.

دریایی است که ساحل ندارد! اینها اساتید عرفان بودند. افراد کوچه و بازاری و به قول امروز درویش‌های بی‌سر و پا که معلوم نیست از کدام دسته و طائفه و... هستند نبودند.

مرحوم قاضی، مرحوم سید احمد کربلایی،
مرحوم شیخ محمد بهاری، مرحوم علامه طباطبائی،
مرحوم انصاری، مرحوم آقا^۱ - رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین - اینها از بزرگترین فقهای عصر خود
بودند. مرحوم آقا کسی بود که می‌گفتند که اگر فلانی
در نجف بماند و به ایران مراجعت نکند مرجعیت
تقلید منحصر به او خواهد شد! التفات کردید؟!
مسئله این است. حالا یک عده که از هیچ چیزی خبر
ندارند و هرّ را از برّ تشخیص نمی‌دهند، به این
مسائل اعتراض می‌کنند و این مطالب را رد می‌کنند.

غرض و مرض، عامل انکار بدیهی‌ترین مسائل

مرحوم آقا در کتاب روح مجرد از آقای حداد -
رضوان الله تعالی علیهما - قضیه‌ای نقل می‌کنند که
مرحوم آقای حداد در اتوبوس وقتی که برای جایی

^۱ . علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی
علیه .

می‌رفتند، وقتی که افراد را می‌شمردند خودشان را نمی‌شمارند! آن وقت بعد مدعیان فقه و علم می‌آیند این مسئله را در مجلات علمی رد می‌کنند و می‌گویند که مگر می‌شود یک هم‌چنین مسئله‌ای که کسی بیاید و خودش را به‌جا نیاورد؟! در حالتی که ده‌ها مورد برای هر کدام از ما یک هم‌چنین قضایایی در طول زندگی اتفاق می‌افتد. بارها شده است که خود من عینک به چشم هست ولی خبر ندارم و دنبال عینک می‌گردم! بارها شده است که فرض کنید انسان حواسش یک جا است و دارد به دنبال چیزی می‌گردد در حالی که خودش واجد این مسئله است. این مسئله از طبیعی‌ترین مسائل است. غرض و مرض و عناد و... می‌آید و چشم انسان را می‌بندد و کور می‌کند!

آن کسی که این مطلب را در روح مجرد نوشته است، از نقطه نظر علم ظاهر هم، از تو اعلم است که این مطلب را نوشته است. یعنی چه که انسان بیاید و با این مطالب سخیف و سست بخواهد موقعیت

^۱. روح مجرد، ص ۶۹.

خودش را خراب کند و آبروی خودش را ببرد؟! «عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری!»^۱ همیشه این حالت بدبینی و عناد حقیقت را از انسان دور کرده و چشم انسان را بسته است!

و این طریق، طریق فهم و عقل و ادراک است. بنابراین انسان باید کلمات، عبارات، مطالب، تجربه‌ها، افعال و کردار این بزرگان را مورد توجه قرار بدهد تا اینکه بتواند بهره ببرد. وقتی که من می‌بینم فلان مطلب نقل شده و بعد خلاف آن مطرح می‌شود، دیگر چگونه اعتماد کنم؟

بعد از فوت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از ما خواستند که راجع به آقا مقاله‌ای بنویسیم تا در یک جا چاپ شود. من خیلی سریع مقاله‌ای که حدود ده دوازده صفحه شده بود، نوشتم و دادم به آن شخص که یکی از بستگان ما هم بود و ائمه یکی از مساجد هم است و گفتم به این شرط که این مقاله سانسور نشود، این را خدمت شما می‌دهم. بعد از مدتی ایشان آمد و گفت که چون پذیرفته نشد که

^۱ . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۴۹:

سانسور نشود لذا ما هم در فلان مجله چاپ نکردیم!
گفتم که بسیار خوب، خیلی کار خوبی کردید، باز
خدا شما را خیر دهد، چون که ما یک مقاله به
روزنامه‌ای دادیم و بعد هم آمدند و مقاله ما را
سانسور کردند و به یک نحو دیگری چاپ کردند!
حالا نه تنها سانسور کردند بلکه دست بردند و
تحریف کردند! یعنی عبارتی را که من نوشته بودم
آن عبارت را عوض کردند و عبارت دیگری سر
جای آن گذاشتند! این امانتی است که فعلاً مشاهده
می‌کنیم! الحمدلله!! آیا انسان باید به حدی برسد که
بدیهی‌ترین مطالب را به خاطر اغراض زیر پا
بگذارد؟!!

حق‌گویی، روش اولیاء و عرفای الهی

اما این مسائل و این مطالب در این طائفه عرفا
وجود ندارد. اینها می‌گویند که مطلب حق را باید
بگویی حالا می‌خواهد بعضی‌ها خوششان بیاید،
می‌خواهد بعضی‌ها خوششان نیاید. حق باید گفته
شود، دروغ نباید گفته شود، صدق باید در همه موارد
باشد. چرا ائمه علیهم‌السلام از ناحیه خلفا و حکام
این قدر در فشار بودند؟ چرا امام حسین علیه‌السلام

را تکه تکه کردند؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام را به منزل انداختند و طناب به گردنش کشیدند؟ چرا؟ به خاطر اینکه می گفتند که باید خلاف را بپذیری! آمدند امیرالمؤمنین را کشان کشان به مسجد آوردند و گفتند که باید با این بیعت کنی! حضرت فرمودند که برای چه بیعت کنم؟ حالا این را من می گویم: آیا این مرجع تقلید من است که باید با او بیعت کنم؟ آیا ابوبکر مرجع تقلید من است؟ آیا این پدر من است که باید از او اطاعت کنم؟ او که پدر من نیست. آیا این پیغمبر است که بر او وحی آمده است؟ پیغمبر که دیروز از دنیا رفته است. پس روی چه حسابی باید با او بیعت کنم؟ آیا پیغمبر دستور داده که با ابوبکر بیعت کنم؟ این هم که دروغ است. کسی نمی تواند یک هم چنین حرفی را بزند. کسی نمی تواند این مطلب را بگوید که پیغمبر چنین حرفی را زده است، پیغمبر که از دنیا رفته است. بله بعد آمدند و روایات جعل کردند و ابوهریره ها آمدند، سَمُرَة بن جندب ها آمدند، کعب الاحبارهای یهودی آمدند و الی ماشاءالله چاپخانه حدیث راه انداختند! چاپخانه ای راه انداختند که چاپخانه ها به گردش

نمی‌رسد! حضرت می‌فرمایند: برای چه من بیعت کنم؟ برای چه دینم را بسپرم؟

بیعت یعنی انسان اختیار خود را تفویض کند به شخص دیگر و شخص دیگر نسبت به او حکم کند که این کار را بکن و آن کار را نکن، و هر کاری که او کرد باید امضا شود، این را می‌گویند بیعت.

روی چه حسابی من باید بیعت کنم؟ می‌گویند: فایده‌ای ندارد، همین است که هست!

ببینید! منطق این است! همین است که هست! این همین است که هست همیشه در طول تاریخ بوده است! همیشه منطق حکام ظلم همین بوده است و همین است که هست!

عقل و فهم و بعد قبول مطلب

اما عرفان این را نمی‌گوید. می‌گوید: همین است که هست، نیست. عرفان می‌گوید که باید اول عقلت را باز کنی، فهمت را باز کنی، مطلب را ببینی و بفهمی و بعد قبول کنی. اینکه من خدمت رفقا این مسئله را عرض کردم: «کسی که به این مکتب می‌آید دیگر جای دیگر نباید برود»، شنیدم در بعضی جاها مسئله به نحو دیگری مطرح شده است، مقصود من این

نیست که انسان اصلاً هیچ چیز دیگری را مطالعه نکند و صرفاً بر مطالبی که گفته می‌شود، یعنی مقصود همین مسائلی که از ناحیه بنده خدمت رفقا و دوستان گفته می‌شود بسنده کند، نه! منظور این است که انسان باید مطالعات و مسائل و مطالب خودش را در محدوده همین طیف قرار بدهد. مطالب بزرگان و اولیاء خدا، از علماء و از اولیای گذشته، همه اینها مسائلی است که انسان باید آنها را مطالعه کند. رفقا و دوستان که از این طرف و آن طرف می‌آیند و مطالب ارزشمندی مطرح می‌کنند، افرادی که مرحوم آقا را دیدند و افرادی که با مطالب ایشان آشنایی و سر و کار دارند، انسان باید از آنها استفاده کند. ما هم یکی از افراد مثل سایر افراد دیگر که به مقدار سعه وجودی خود آنچه را به ذهن می‌رسد ان شاء الله مضایقه نمی‌کنیم. این به این معنا نیست که فقط باید تمام مطالعات و صحبت‌ها و شنیده‌ها، همه در محدوده گفتار حقیر متمرکز شود.

مگر مرحوم آقا کتاب سیر و سلوک سید بحرالعلوم را چاپ نکردند و خودشان تزییلات نداشتند؟ خب سید بحرالعلوم - رضوان الله تعالی

علیه - مربوط به بیش از دویست سال قبل بود دیگر،
درحالتی که کتاب ایشان کتاب مهمی بود. مگر
مرحوم آقا سفارش نکردند که کتاب رساله لقاءالله
حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - رضوان الله تعالی
علیه - چاپ خوب و صحیحی بشود و به دست افراد
برسد؟ مگر ایشان در کتاب‌ها و نوشته‌های خودشان
نامه‌هایی را که از بزرگانِ طریق به این طرف و
آن طرف مطرح شده است نیاوردند و استشهاد
نکردند؟ حتی خود حقیر در مطالبی که عرض
می‌کنم، مگر از کلمات بزرگان نسبت به مسائل
استشهاد نمی‌کنم؟

لزوم اختیار راه صحیح و متین

صحبت در این است که وقتی انسان یک مطلب
را می‌فهمد، دیگر نمی‌تواند چشم خود را ببندد و سر
خود را در برف فرو کند. هرچه انسان سر خود را در
برف فرو کند ولی بالأخره روزی خواهد رسید که
آفتاب این برف را آب خواهد کرد و مرتباً آب
می‌شود و آب می‌شود و یک مرتبه انسان چشمش را
باز می‌کند و می‌بیند برفی نیست و بیخود سرش را به
زمین فرو می‌کند، دیگر برفی نمانده است، چرا انسان

سر خود را در برف فرو کند؟ باید انسان سر خود را بالا نگه دارد و همه جا را مشاهده کند و با اختیار خود، راه صحیح و متین را اختیار کند.

به نظر من رسید که چند کلمه‌ای راجع به بعضی از مطالبی که بنده در این مدت از دوستان می‌شنیدم، خدمت رفقا عرض کنم و بعد به سؤالاتی که از قبل مانده بود پردازیم. اتفاقاً من اطلاع هم نداشتم، همین پریروز بود که آن گنجی را برای کاری باز کردم، یک دفعه چشمم افتاد به مقداری کاغذ، نگاه کردم دیدم سؤالات بدون پاسخی است که از جلسه قبل یا حتی از جلسات قبل از این، در آنجا مانده است، گفتم که بنا را می‌گذارم بر اینکه این مطالب را دیگر تمام کنم. و ان شاء الله اگر فرصت شد راجع به مسائل جدید هم بحث می‌کنیم.

لزوم استقامت در طریق

در یکی از آیات قرآن که بزرگان هم خیلی روی این آیه تکیه داشتند، مسئله استقامت در طریق بیان شده است، آنچه می‌خواستم امروز خدمت رفقا عرض کنم همین مسئله است:

﴿وَالْوِاسْتَقْمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۱

«اگر اینها در طریق و راه استقامت می‌کردند، ما آب بسیار گوارا و زلال و حیات‌بخشی را به اینها می‌چشانیم.»

و اصل در مسئله، مسئله استقامت است. انسان در ابتدای راه وقتی که وارد مطلبی می‌شود، به مقتضای طبع نفس ممکن است از آن مطلب یک احساس لذتی داشته باشد. شما وقتی که وارد منزل می‌شوید ابتدائاً احساس خوشی و لذت از وارد شدن در آن منزل می‌کنید، بعد از مدتی این منزل برای شما به‌نحو عادی درخواهد آمد. انسان وقتی که غذایی بخورد در ابتدا برایش احساس لذت است اما وقتی که چند مرتبه بخورد برای او عادی می‌شود. وقتی که در یک تفریحگاه و نزهتگاهی برود در وهله اول برای او جالب است، در وهله دوم هم همین‌طور اما بعد از مدتی به‌صورت عادی درمی‌آید. این طبیعتِ نفس است. مسئله راه و طریق هم از این قاعده مستثنی نیست و بلکه باید گفت مسئله در اینجا مقداری مشکل‌تر است!

^۱. سوره جن (۷۲) آیه ۱۶.

در ابتدا انسان با مسائل جدیدی روبرو می‌شود، مطالبی، حکایاتی، حالی، خواب‌هایی و مطالبی که برای انسان جاذبه دارد و در جایی نشنیده است، در اینجا می‌شنود، در جایی ندیده است ولی در اینجا حال او را تغییر می‌دهد، تحولی در وضعیت او به وجود می‌آورد، خب این یک مسئله طبیعی است، یک قضیه عادی است. مدتی که می‌گذرد طبعاً باید به مطالبی عمل کند، به یک سری تعهداتی باید پایبند باشد، به یک سری مسئولیت‌هایی باید تن در بدهد و چه بسا ممکن است آن تعهدات و آن مسئولیت‌ها با خواست‌های نفسانی انسان در تعارض باشد، خواست‌هایی که در کمون نفس پنهان است و موقعیت او در این مدت، مانع از بروز و ظهور اینها شده است. دیگری یکی یکی دستورات می‌رسد که باید این کار را بکنی، آن کار را نباید بکنی، آن کار ضرر دارد، آن کار صحیح است، اینجا باید بروی، آنجا نباید بروی، این باید‌ها و نباید‌ها است که کم‌کم می‌آید و آن لذت اولیه را که انسان در اثر برخورد با موقعیت و وضعیت جدید [احساس می‌کرد از بین می‌برد.]

نمی‌دانم در کدام‌یک از صحبت‌هایم در جلسهٔ عنوان^۱ عرض کردم که اینکه ما الآن این‌قدر دنبال امام زمان علیه‌السلام می‌گردیم به‌خاطر این است که امام زمان غایب است، اینکه ما الآن برای امام حسین علیه‌السلام سینه می‌زنیم برای امام حسینی است که نیست و ۱۴۰۰ سال پیش بوده است، ما داریم در مجالسش شرکت می‌کنیم، خرج می‌دهیم، چای می‌دهیم، منبری و ذاکر صحبت می‌کنند و این ابراز محبت را نسبت به آن حضرت می‌کنیم، ما که برای حضرت زینب سلام‌الله‌علیها عزاداری می‌کنیم و گریه می‌کنیم و بر سر و سینه می‌زنیم، برای حضرت زینبی است که در میان ما نیست. آیا اگر امام حسین هم در میان ما بود همین‌طور ابراز علاقه می‌کردیم؟ بین ما و بین آنهایی که شب عاشورا گذاشتند و رفتند چه فرقی است؟ آیا خون ما از آنها قرمزتر است؟ آیا گلبول آن بیشتر است؟ آیا مغز ما از آنها سنگین‌تر

^۱. جهت اطلاع رجوع شود به مجلس ۳۳ همین کتاب تحت موضوع: «حرکت مردم برطبق آن چیزی است که تمایلاتشان را برآورده کند».

است؟ اینها مگر امام حسین را ندیدند؟ مگر اخبار
غیبی را از امام حسین نمی شنیدند؟ حالا ما در
کتابها می خوانیم اما آنها که با چشمشان می دیدند.
اخبار غیبی را شنیدند و گذاشتند و رفتند! اگر
نمی شنیدند چه می کردند؟ چند نفر ماندند؟ سی یا
چهل نفر بیشتر نماندند. خب اینکه الآن ما این
مجالس را تشکیل می دهیم، این بیا و بروها، واعظی
که این حرفها را می زند، آن افرادی که این مطالب
را می شنوند، آنهایی که گریه می کنند، آن کسی که
می گریاند، برای چه کسی می گریاند و برای چه
کسی گریه می کنند؟ برای امام حسینی که کشته شده
است، برای امام حسینی که نیست، برای امام حسین
خیالی و وهمی و توهمی و ساخته و پرداخته ذهن
نه امام حسین واقعی و خارجی و در جلوی چشم و
در کنار ما!! آن کسی که الآن می آید و از روی عناد،
واقعیتی را انکار می کند [آیا این فرد به دنبال امام
حسین واقعی است یا به دنبال امام حسین توهمی
است؟!]

نمونه ای از بی انصافی کردن در بیان مطالب

هفته پیش در همین قم در یک مجله ای که برای

من فرستاده بودند مطلبی را خواندم، راجع به مرحوم سلطان محمد گنابادی - رضوان الله تعالی علیه - که از بزرگان طریقت در گناباد بوده است - البته حالا نسبت به آنهایی که بعد از ایشان آمدند و راه ایشان را منحرف کردند یا نکردند و اینکه آنها چه وضعی دارند، ما از آنها اطلاعی نداریم و نیازی هم به گفتن نیست - آن شخص گوینده می گوید که ایشان فردی است که درویش بوده و اصلاً فهم نداشته و چند صباحی رفته در نجف و نزد شیخ انصاری - رحمة الله علیه - درس خوانده و بعد هم چیزی حالی او نشده است! و مقداری از طبابت قدیم و... خوانده و بعد رفته در گناباد و در آنجا مشغول مداوا و... شده و چه بسا با اجنه و... هم ارتباط داشته است و بعد هم طبق فتوای قتل و تکفیر برخی از علمای آن وقت، یک نفر می رود و ایشان را به قتل می رساند و...!

شمه‌ای از شخصیت مرحوم سلطان محمد گنابادی

ایشان تفسیری دارند به نام تفسیر بیان السعادة، هم خودم شنیدم و هم شخصی از دوستان هم از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نقل می کرد که

ایشان فرمودند که صاحب این تفسیر باید فرد کاملی باشد! هر که این را تفسیر را مطالعه کند می‌فهمد که صاحب آن یک آدم عادی نبوده است! ایشان کسی بوده است که مجتهد مسلم بوده است و به اعتراف میرزا حسن شیرازی - رحمة الله علیه - ایشان از مجتهدین بوده و فتاوی او فتاوی معروف است. و کتابی که نوشته است بیانگر حال او است.

آخر آدم بی‌سواد می‌آید یک هم‌چنین تفسیری بنویسد؟! خب ما از این تفسیر چه به‌دست می‌آوریم؟! الآن اگر امام زمان علیه‌السلام تشریف بیاورند و به این آقا بفرمایند که تو که این حرف را می‌زنی آیا این تفسیر را مطالعه کردی؟! آیا یک صفحه از این تفسیر را خواندی [که این‌گونه قضاوت می‌کنی؟!]

عدم ایراد به ائمه علیهم‌السلام و اولیای الهی به‌خاطر انحرافات پس از آنها

خیلی از افراد و بزرگان بودند که بعد از آنها انحرافات پیش آمده است، ما این مسئله را انکار نمی‌کنیم. مگر بعد از خود ائمه علیهم‌السلام انحراف پیش نیامد؟ مگر بعد از امام صادق علیه‌السلام انحراف پیش نیامد؟ آیا به امام صادق ایراد وارد

می‌شود؟! مگر بعد از موسی بن جعفر در امامت امام رضا علیه‌السلام همین برادران امام رضا و پسران امام شک نکردند؟ آن کسانی که امام رضا را به دادگاه مدینه بردند، چه کسانی بودند؟! عموها و برادران امام رضا بودند! واقعاً خجالت‌آور است! قاضی دادگاه مدینه رو می‌کند به آنها و می‌گوید که آیا خجالت نمی‌کشید؟! آخر این آدمی است که وصیت‌نامه جعل کند؟! آمدند گفتند که ایشان آمده وصیت‌نامه جعل کرده است! یعنی پدرش [چنین وصیت‌نامه‌ای ننوشته است بلکه او خودش نوشته است!] چقدر باید انسان...! انسان نمی‌داند چه بگوید؟! پسران ائمه آمدند و این کار را کردند! غریبه که نبودند.^۱ آنهایی که آمدند فرزندی امام جواد علیه‌السلام را انکار کردند، افراد کوچه و خیابان که نبودند، برادران و عموها و عموزاده‌های امام رضا بودند،^۲ خب حالا آیا این دلالت می‌کند که نعوذبالله اشکالی در موسی بن جعفر بوده است؟! جعفر

^۱ . مصدر یافت نشد.

^۲ . الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

کذاب مگر برادر امام حسن عسگری علیه‌السلام نبود؟ من نمی‌توانم آنچه را این شخص در ارتباط با خلیفه عباسی انجام می‌داده است برای شما بیان کنم! اول کاری که کرد این بود که گفت که برادر من اصلاً فرزند نداشته است! یعنی اصلاً انتساب امام زمان علیه‌السلام به برادرش را انکار کرد! بعد هم خودش را به جای امام زمان علیه‌السلام جا زد! حضرت در آن موقع پنج ساله بودند و وقتی که جعفر می‌خواست بر جنازه امام حسن عسگری نماز بخواند، حضرت آمدند و او را کنار زدند و فرمودند که عمو جان کنار برو که من لایق‌ترم که به این جنازه نماز بخوانم، و او را کنار زدند و خودشان نماز خواندند.^۱ اینها چه کسانی بودند؟ آیا اینها فرزندان ائمه نبودند؟

لزوم عدم اعتماد به هر مطلبی به‌خاطر وجود انتقادهای مغرضانه افراد

حالا [آیا صحیح است که] یک نفر بیاید و واقعاً بی‌انصافانه و مغرضانه و به‌خاطر قضیه و جریان و مسئله‌ای، این‌طوری رد کند؟! من در بعضی از همین مجلات لبنانی می‌دیدم که به‌خاطر اغراضی، مقالاتی

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۵.

در آنجا توسط بعضی از منتسبین به علم، بر علیه
مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - و کتاب روح
مجرد نوشته می شود! در حالی که دیروز عرض کردم
که رهبر انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای - حفظه
الله - که ایشان یک فرد عالم و درس خوانده ای است
و فرد بی سواد نیست، ایشان خودشان به بنده
گفتند:

وقتی کتاب روح مجرد به دست من رسید من
این کتاب را باز کردم و در تمام موارد، در
حرکات خودم این کتاب را می خواندم، سوار
ماشین می شدم می خواندم، در هواپیما که بودم
این کتاب را مطالعه می کردم تا اینکه تمام کتاب
را خواندم.

و ایشان حتی یک ایراد هم نگرفتند. آن وقت
چطور یک عالم، مطالب را به این کیفیت و به این
نحوه بیان می کند و از آن طرف یک نفر می آید و
می گوید که بعضی ها که اصلاً عربی نمی فهمند، در
روح مجرد یک همچنین چیزهایی را گفتند؟!
در حالی که مرحوم آقا هفت سال در نجف بودند. آیا
این طرزِ صحبت کردن است؟! التفات می کنید! لذا

اینجا است که انسان به این فکر می افتد [که بعضی ها
چقدر بی انصاف و دارای غرض و مرض هستند و
انسان نمی تواند به هر مطلبی اعتماد کند!!]

وقتی که ایشان کتاب وظیفه فرد مسلمان را
نوشتند، برخورد نسبت به این کتاب کاملاً نشان
دهنده خصوصیات نفسانی افراد نسبت به این جریان
بوده است. در آن موقع مجله ای چاپ شده بود و از
ایشان انتقاد کرده بود، انتقاد چه بود؟ نگفته بود که
ایشان دروغ می گوید، چون بالأخره اگر دروغ بگوید
مشخص است دیگر. آمدند به مرحوم علامه
طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - گفتند که پشت
سر شما این حرف ها را می زنند! ایشان می فرمایند که
اگر مطلب خلاف است بیایند رد آن را بنویسند، این
حرف را می زنند یعنی چه؟ بیا بگو این مطلب خلاف
است، این دروغ است. راجع به نوشته جات بنده هم
همین است. بیا بگو فلان جا این مطلب دروغ است،
بسیار خوب شما دلیل بیاور فلان شخص هم دلیل
بیاورد.

در فلان مجله نوشته بود که ایشان خودش را در
مقابل فلان شخص مطرح کرده و گفته است که من

گفتم! پس چه بگوید؟ آیا بگوید تو گفتی؟ من گفتم دیگر. من به فلان شخص، به رهبر انقلاب، به حضرت آیه الله خمینی - رحمة الله علیه - چنین نامه ای نوشتم و همچنین مطلبی را گفتم، پس چطوری بگویم؟ مگر دیگران نمی گفتند؟ مگر همین مرحوم آقای مطهری - رحمة الله علیه - در نوشته جات خودش ننوشته است که من به آقای خمینی این را گفتم، من به آقای خمینی این مطلب را تذکر دادم؟! پس ایشان هم خودش را مطرح کرده است، این چه حرف هایی است؟! یعنی چه؟! آن وقت همین افراد می خواهند زمامدار بشوند! می خواهند مطلب را به دست بگیرند! می خواهند جامعه را به سوی هدایت ببرند! آیا در این صورت دیگر انسان می تواند اعتماد کند؟!

وجود نفس و نفسانیات در همه افراد حتی در بین علما

اینجا است که مسئله صدق [مطرح می شود.] و روایاتی که مربوط به نفس و نفسانیات و... است خیلی عجیب است! ما خودمان هم سابق این مطالب را می خواندیم، راجع به آن هم خیلی صحبت می کردیم ولی بعد وقتی که موقعیت پیش آمد

فهمیدیم عجب! ما اصلاً این مطالب را نمی فهمیدیم
که چه هست؟ مگر به این راحتی کسی می تواند از
نفس بگذرد؟! مگر به این راحتی کسی می تواند به
مقام اخلاص برسد؟! مگر به این راحتی کسی
می تواند از موقعیت و... بگذرد؟! مگر می تواند
بگذرد؟!

در یکی از جلسات عنوان عرض کردم که یکی
از شاگردان مهم مرحوم نائینی، مرحوم شیخ
محمدعلی کاظمی - رحمة الله علیهما - بود که حتی
خود ما هم در درس ها و مباحثاتی که داریم تقریرات
و مطالب ایشان را مطالعه می کنیم، ایشان از شاگردان
درجه یک مرحوم نائینی بود، ایشان درس های
مرحوم نائینی را نوشت و ایشان هم امضا کردند و
تقریض کردند و بر آن مقدمه ای نوشتند و تجلیل
کردند و مطالب ایشان در نجف چاپ شد و مورد
استفاده همه قرار گرفت، تا اینکه مرحوم آقای خویی
- رحمة الله علیه - هم همان مطالب مرحوم نائینی را
نوشتند و مرحوم نائینی بر آن هم مقدمه نوشت که
بله، مطالب، مطالب مفیدی است و چه هست و چه
هست و ایشان حائز مقام اجتهاد و مراتب علمی و

کذا و کذا است. به خاطر اینکه مرحوم نائینی برای
مرحوم آقای خویی هم تقریض نوشته بود، به مرحوم
شیخ محمدعلی کاظمی برخورد که با وجود اینکه
من مطالب شما را تقریر کردم و نوشتم و در معرض
قرار دادم، شما دیگر به چه حقی آمدی و برای
مرحوم آقای خویی هم مقدمه نوشتی؟! و با مرحوم
نائینی قهر کرد و به کوفه رفت و این قدر در کوفه ماند
تا اینکه مرحوم نائینی از دنیا رفت. یعنی دیگر در
درس و نماز جماعت نائینی شرکت نکرد و وقتی که
ایشان از دنیا رفت، می آید در نجف، در مسجد شیخ
طوسی - رحمة الله علیه - درس می دهد و یک عده از
طلاب کویتی و غیر کویتی هم پای درس ایشان
می آیند! خدا هم اینجا بیکار نمی نشیند، شش ماه
درس می دهد و یک مرتبه از دنیا می رود!

خب آقا جان برای آقای خویی هم مقدمه نوشته،
نوشته که نوشته، طلبه ها هم نوشته جات شما را
مطالعه می کنند و هم نوشته جات او را مطالعه
می کنند، نوشته جات شما خصوصیتی دارد و
نوشته جات او هم یک خصوصیت دیگری دارد،

نوشته‌جات دیگری هم خصوصیت دیگری دارد،
همه باید استفاده کنند. این حرف‌ها یعنی چه؟!

لازمه نوشتن یادنامه برای مرحوم علامه طهرانی

به من گفتند که یک عده راجع به مرحوم آقا -
رضوان الله تعالی علیه - یادنامه می‌نویسند، گفتم:
خب بنویسند. گفتند که چرا شما نمی‌نویسید؟ گفتم
که همین اسرار ملکوت خودش یک یادنامه است،
حالا اسمش این است. گفتند که نه شما بنویسید!
گفتم: بنده از این کارها بلد نیستم. بیایند هزارتا
بنویسند! هر کسی بیاید یک یادنامه بنویسد، هر
کسی از مرحوم آقا خاطره‌ای دارد، کلام خوبی دارد،
صادقانه بنویسد، بی‌کلک بنویسد، بی‌غلّ و غشّ
بنویسد، همه بنویسند، صد هزارتا بنویسند! همین
حضرت آقای خامنه‌ای - حفظه الله - خودشان به بنده
گفتند که همان‌طور که مرحوم آقا برای استادشان
یادنامه‌ای به نام روح مجرد نوشتند، شما هم برای
مرحوم پدرتان بنویسید. ما هم گفتیم: ان شاء الله!
قولی دادیم ولی هنوز به آن کیفیت موفق نشدیم، البته
مختصری به نام مهر فروزان هست که رفقا و دوستان
هم اطلاع دارند ولی به آن کیفیت که به آن اندازه

باشد هنوز موفق نشدم و خیال هم می‌کنم ضرورت نداشته باشد. با توجه به مطالب و صحبت‌ها و مسائلی که مطرح می‌شود، دیگر من در این مطلب فعلاً نیاز مبرمی را احساس نمی‌کنم. دیگران هم یادنامه بنویسند چه اشکالی دارد؟ صادقانه بنویسند همه بنویسند. گفتند که فلان شخص در طهران در فلان کتابش نوشته است که من می‌خواهم راجع به ایشان یک یادنامه بنویسم و یک دست‌نویس‌هایی هم پیدا کردم و اینها را جمع می‌کنم. من فقط این را گفتم که کسی که می‌خواهد راجع به ایشان یادنامه بنویسد باید به خصوصیات ایشان اطلاع داشته باشد، فقط همین را گفتم. بسیار خوب اطلاع داری بنویس، اطلاع نداری ننویس. این طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین مطلب است. اما حالا این طور نیست که انسان نسبت به این مسئله حساسیت به خرج بدهد. اینکه یادنامه‌ای که راجع به ایشان می‌نویسند باید از قلم من باشد، این می‌شود اول ایراد، این می‌شود اول اشکال. دیگر اینجا با بقیه جاها چه فرقی می‌کند؟! مطلبی در یک جا مطرح بود، یک عده از فضلا

مجموعه جالبی را جمع آوری کرده بودند، من شنیدم که یک نفر گفته بود که ما این قدر زحمت کشیدیم حالا که این قضیه انجام شده است، پس زحمت ما کجا می رود؟! این یعنی اینکه شما تعطیل کنید! اینها صحیح و درست نیست.

فرق داشتن دیدگاه عارف با افراد دیگر نسبت به مواهب و خیرات

در دیدگاه عارف، تمام مواهب و خیرات از ناحیه خدا است. عارف خود را نمی بیند تا اینکه روی خود و کار خود حساب باز کند، مسئله این است. ما خود را می بینیم و همه مشکلات از این خود دیدن پیدا می شود! حالا که خود را می بینیم دیگری نباید در مقابل ما قرار بگیرد، حالا که قرار گرفت من بزن او بزن، من بزن او بزن، من علیه او، او علیه من و...! و خلق بیچاره هم همین طور به دنبال ما می دوند ولی نه! اگر من این مطلب را ادراک کردم و این مسئله را متوجه شدم که آن خیری که الآن در ذهن من می آید و من برای رفقا و دوستان بیان می کنم از من نیست بلکه از جای دیگر است، اگر من به این مسئله رسیدم که اصل اول و اولی ترین اصل در مبانی عرفان و فلسفه متعالیه این است که هر خیری از ناحیه

پروردگار آمده و از عالم معنا در نفس نازل شده است و توسط این واسطه دارد به مقام بروز و ظهور خارجی می‌رسد، اگر من این مطلب را دریافت کردم دیگر همه دعواها کنار می‌رود. من یادنامه بنویسم یا یکی دیگر بنویسد! شاید یکی دیگر بنویسد و از من هم بهتر بنویسد، شوخی نداریم.

قصد داشتم در تابستان آتی اگر خداوند ان شاء الله توفیق داد در مورد یک مسئله، رساله‌ای بنویسم. چند روز پیش در قم شنیدم که یک نفر راجع به این قضیه مطلبی نوشته و آن شخص هم شخص فاضل و درس خوانده‌ای است. گفتم که چند صفحه است؟ گفتند که ۲۵ صفحه است. گفتم که پس همه مطالب را نگفته است. درعین حال شما آن جزوه را بیاور اگر من دیدم که کافی است من دیگر نمی‌نویسم، خوب حالا که دیگر نوشته شده است من می‌روم به یک مسئله دیگر می‌پردازم. حالا چون من به افراد قول دادم که راجع به مسئله نوروز، رساله‌ای بنویسم پس نباید به اسم دیگری تمام شود! عجب! پس ما تابه حال به مردم چه می‌گفتیم؟ اگر یک نفر طلبه

فاضلی نوشته و از عهدهٔ مطلب [هم برآمده دیگر چرا
من بنویسم؟!]

حدود سه یا چهار ماه پیش بود که در یکی از
همین جلسات عنوان این مسئله را بیان کردم که
مرحوم میرزا جوادآقا ملکی تبریزی - رضوان الله
تعالی علیه - یک کتاب یا رساله‌ای نوشتند که الآن در
ذهنم نیست راجع به چه بود، بعد از اینکه آن رساله
یا کتاب تمام شد، متوجه شدند که مرحوم فیض
کاشانی - رضوان الله تعالی علیه - هم راجع به این
مسئله کتاب نوشتند. هم میرزا جوادآقا مرد عالم و
فاضل و از اولیاء الهی و از عرفای واقعی و درست و
حسابی است و هم مرحوم فیض کاشانی از بزرگان
و اولیا و صاحب مراتب علمی است، البته مراتب
علمی مرحوم فیض از آقا میرزا جوادآقا قوی‌تر بوده
است و مرحوم فیض داماد مرحوم صدرالمتألهین،
ملاصدرای شیرزای - رضوان الله تعالی علیه -
می‌باشد. مرحوم میرزا جوادآقا شک می‌کند که با
وجود این کتاب از مرحوم فیض، آیا کتاب خودش
را منتشر کند یا نه؟ هر دو هم راجع به یک مطلب
بوده است. شب امام صادق علیه‌السلام را در خواب

می بیند و از حضرت سؤال می کند که آیا من کتاب را منتشر کنم یا نه؟ حضرت جواب نمی دهند، یعنی در واقع حضرت یک نوع حیا می کنند از اینکه به او بفرمایند که نه، رساله فیض بهتر است، چون اگر برای ایشان بهتر [باشد خب می فرمایند: بهتر است دیگر.] تقدیر خدا بر این قرار گرفته که کتاب فیض از کتاب ایشان بالاتر باشد؟ خب به من چه مربوط است؟ خدا این طور اراده اش تعلق گرفته، خب گرفته گرفته است.

الآن فرض کنید که اراده خدا تعلق می گیرد که اگر یک یادنامه برای مرحوم آقا با این خصوصیات نوشته شود از آنکه من می خواهم بنویسم بهتر، عالی تر، راقی تر و جملات و حالاتش بهتر باشد، خب تقدیر بر این قرار گرفته است، حالا چرا من باید بنشینم و حساب کنم که چون مرحوم آقا پدر من بوده است و جریانات و مسائل و سایر کارها بوده پس نوشتن این یادنامه باید به دست من انجام شود؟! چرا؟ این مهم است. به این قضیه باید فکر کنیم و به این قضیه باید برسیم، اگر ما این کار را کردیم یک

قدم جلو رفتیم، یک قدم حرکت کردیم، یک قدم به سمت واقع رفتیم والا نه! در همان جای خود و در همان محدوده تفکرات خود ماندیم.

مهم مکتب اهل بیت علیهم السلام است و بس!

من در همین جلد دوم کتاب اسرار ملکوت مطالبی را آوردم، شنیدم بعضی ها گفتند که چرا فلانی راجع به فلان شخص یک هم چنین مسائلی را مطرح کرده است که موقعیت او پایین بیاید؟ گفتم: ما قصدمان پایین آوردن موقعیت این و آن نبوده است، ما آنچه را در نظر داریم و در مقابل ما است مکتب اهل بیت علیهم السلام است، امام صادق علیه السلام است، امام زمان علیه السلام است، این است. با همه شوخی داریم الا در این مورد، با ایشان دیگر ما شوخی نداریم. با این مکتب شوخی نداریم. آن شخصی که در کتابش می نویسد که ابوحنیفه از مفاخر اسلام است،^۱ از دیدگاه ما دیگر او یک فرد در مراتب عالی از معرفت ولایت نیست. ابوحنیفه

^۱. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۰۴؛ اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۶۶؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۸۵؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱.

دشمن شماره یک امام صادق و امیرالمؤمنین
علیهماالسلام که تا واپسین دم حیاتش از عداوت با
امیرالمؤمنین دست برنداشت، آیا این می‌شود از
مفاخر اسلام؟! نعوذبالله!

جریان سلیمان اعمش با ابوحنیفه

یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام که از آن
شیعه‌ها و از آن مؤمنین بسیار قرص و محکم و
پابرجا بود سلیمان اعمش است که منزلش هم در
کوفه بود، سلیمان اعمش دو چشمش نابینا بود و
دارد از دنیا می‌رود، ابوحنیفه با دو نفر به منزل او
می‌رود، نگاه می‌کند می‌بیند که حالش حال مساعدی
نیست و دارد ساعات آخر عمرش را می‌گذراند،
خب قبلاً بینشان ارتباطاتی بوده و شاید دوستی هم
بوده است، ابوحنیفه رو می‌کند و می‌گوید:

ای سلیمان من نگران تو هستم که الآن داری از
دنیا می‌روی و می‌ترسم در آن دنیا برای تو
مشکلاتی پیدا شود، من از باب شفقت و لطفی
که نسبت به رفیق و صدیقم دارم می‌خواهم
مطلبی را به تو بگویم، گفت که بگو ببینم، گفت:
این روایتی که تو راجع به علی علیه‌السلام نقل
کردی که علی قسیم جنت و نار است و به آتش

می گوید این را بگیر و به بهشت می گوید این را
بپذیر، بیا و این روایت را رد کن، انکار کن! تو
دیگر داری از دنیا می روی.

یعنی ببینید این ابوحنیفه تا موقع مردن هم دست
از دشمنی با امیرالمؤمنین برنمی دارد! التفات
می کنید! آن وقت این فرد می شود از مفاخر اسلام!
سلیمان اعمش می گوید: «این مسئله را که من
می خواهم بگویم خوب است که در جلوی جماعتی
بگویم که همه بشنوند!» ابوحنیفه خوشحال می شود
و خیال می کند [که سلیمان می خواهد این روایت را
انکار کند ولی] نمی داند چه کلاهی دارد سرش
می رود! افراد را جمع می کنند، مجلس هم پر
می شود، چشم اعمش هم که نمی بیند، به ابوحنیفه
می گوید:

آیا همه نشسته اند؟ یک دفعه همه مردم می گویند
بله ما در اینجا نشسته ایم. می گوید که من را
بنشانید. او را می نشانند. می گوید که شنیدم از
فلان شخص، شنیدم از فلان شخص که او شنید
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که
فرمودند که یا علی در روز قیامت آن وقتی که
مقام میزان و صراط است تو را می آورند و تو به
آتش می گویی که ای آتش اینها را [یعنی دشمنان

من را] بگیر و آتش آنها را می گیرد و تو به بهشت
می گویی که اینها را [یعنی دوستان من را] بگیر
و...

و همه روایت را در آنجا عرض می کند، بعد به
ابوحنیفه می گوید:

من یک عمر دم از ولایت علی زدم حالا تو در
این چند ساعت باقی مانده از عمرم می خواهی
بیایی من را گمراه کنی؟! بلندشو و از منزل من
بیرون برو! (آبروی او را برد! او هم بلند شد و
گفت:) از اینجا چیزی گیر ما نمی آید.^۱

ابوحنیفه مفتضح شد و رفت. و بعد از چند
ساعت هم سلیمان به رحمت خدا رفت.

حالا این ابوحنیفه می شود از مفاخر اسلام!!!
مشکل ما این است. ما با امام صادق علیه السلام
طرف هستیم نه با زید و عمرو و بکر و خالد و افراد
معمولی، و افرادی که اینها [عارف به ولایت و
توحید نیستند.] ما با امام رضا طرف هستیم، ما با
امیرالمؤمنین طرف هستیم، ما با امام زمان

^۱ . مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۱۵۷:

«عن عبایة بن ربیع إمام الحیّ قال سمعتُ علیاً یقول: "أنا قسیمُ النَّارِ
أقول هذا ولیّی و علیهِ و هذا عدویّ خذیه."»

عليهم السلام طرف هستيم، مسئله اين است.

يك هم‌چنين مطالبی در نوشته‌جات علامه طباطبائی نیست، يك هم‌چنين مطالبی در نوشته‌جات مرحوم قاضی نیست، يك هم‌چنين مطالبی در نوشته‌جات مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليهم اجمعين - نیست، چرا نیست؟ چون اينها عارف هستند، اينها عارف به ولايت هستند، اينها عارف به توحيد هستند، اينها عارف به حقايق هستند.

بيان حق، ویژگی شیعه اميرالمؤمنين عليه السلام

حالا [می‌گویند:] چرا شما در کتابتان طوری نوشتید که موقعیت علمی فلان شخص قدری پایین بیاید؟ پایین بیاید که پایین بیاید. مگر قرار بر این است که خلاف گفته شود؟! مگر قرار بر این است که ما مجسمه‌سازی کنیم و مجسمه بتراشیم؟ نه! قرار بر این نیست. قرار بر این است که آنچه از امام عليه السلام به ما می‌رسد، ما همان‌طور بگوییم، کم نکنیم، زیاد نکنیم، آن را نیاراییم، از آن کم نگذاریم، مطابق با زمان و محیط و خصوصیات و... این کارها را انجام ندهیم. شیعه اميرالمؤمنين عليه السلام

شیعه‌ای است که مطلب را بگوید و حق را برای مردم بیان کند حالا از این هزار نفری که این جا نشستند دو نفر بروند و گوش بدهند، بقیه نروند و گوش بدهند. پرونده افراد که به دست من نیست. من خودم یک پرونده دارم و مسئولیت آن با خودم است. مرحوم پدر ما در همان سال آخر که از دنیا رفت همه دوستان مشهد را جمع کردند و فرمودند:

رفقا بدانید من مسئولیت هیچ کسی را نمی‌پذیرم، من پرونده خودم را دارم و وظیفه دارم بر اینکه به اعمال خودم برسم. یک وقت در روز قیامت نیاید بگویید که ما مسئولیت‌مان را بر گردن شما انداختیم و بروید هر کاری را بکنید، خودتان می‌دانید، (حالا مطالبی دارد که نمی‌دانم در کدام یک از نوشته‌هایم این مطلب را آورده باشم یا گفته باشم) من به اندازه کافی خودم بار دارم که بردارم دیگر نمی‌توانم بار دیگران را بردارم.

حالا ما خودمان را در یک هم‌چنین موقعیتی قرار می‌دهیم و بعد بار را می‌اندازیم و خیال می‌کنیم مسئله تمام است، نه این طور نیست.

راه خدا، راه استقامت

راه خدا راه استقامت است، مطلب گفته می‌شود

و گفته شده است، چه در صحبت‌ها، چه در نوشته‌جات، چه در ارتباطات و چه در نامه و پاسخ‌ها، مطالب مطرح می‌شود و گفته شده است. دیگر خود انسان باید همت داشته باشد و به آن مطالب توجه کند. می‌گویند که شما مطلب را گفتید ولی فلان شخص به این مسئله خیلی توجه نکرد! به من چه که توجه نکرد؟ می‌گویند: تذکری بدهید! گفتم: بنده تذکر نمی‌دهم. بنده در آن وضعیت و موقعیت نیستم که بخواهم تذکر بدهم. بله یک وقت انحرافی می‌خواهد پیش بیاید، همه رفقا و دوستان دیدند که من در مسائل انحرافی با کسی شوخی ندارم، ولی نسبت به مطالبی که در اینجا مطرح می‌شود، من و سایر افراد و رفقا و دوستان، خودمان نسبت به آن وضعیت و موقعیت و خصوصیات که مطرح می‌شود باید اهتمام داشته باشیم، خودمان باید پیگیری کنیم، خدا که با کسی رودربایستی ندارد. اگر جلو بیایم رفته‌ایم. راجع به رفت و آمدها، راجع به خروج از منزل، راجع به این طرف و آن طرف، راجع به شرکت در کلاس و جلسات، راجع به کیفیت ارتباط، کیفیت اطاعت از شوهر، کیفیت تربیت و...،

در تمام اینها مطالب گفته شده است و بیش از میزان لازم هم گفته شده است.

لزوم عمل به تکلیف و اهتمام داشتن نسبت به مسائل راه

حالا می گویند که بعضی ها عمل نمی کنند! خوب نکنند. من در مقام بیان، آنچه نسبت به مسئله، تکلیف و وظیفه دارم نباید کم بگذارم، آنچه را شنیدم بیان می کنم و مسئولیت آن هم برعهده هر کسی که گفته است، بزرگان مطلب را گفتند، بنده هم همان را می گویم، خیانت در نقل مطلب نکنم، کم و زیاد نکنم، به خاطر شرایط و محیط و اجتماعیات و شخصیت خودم یک مسئله را بالا و پایین نبرم خیلی هنر کردم، خیلی کار کردم. این مسئله آن چیزی است که مربوط به بنده است و اما بقیه [دیگر برعهده بنده نیست.] این یک مسئله واضح است، دو دوتا چهارتا، همان طور که ما نسبت به مسائل ضروری و شخصی کمال اهتمام و دقت و توجه را داریم و موشکافی می کنیم و مته می گذاریم که اینجا کم نشود، آنجا کم نشود، مثلاً سرسفره این باشد، آن نباشد و...، همین طور نسبت به مسائل راه و تکالیفی که مطرح می شود مطلب به همین کیفیت است، اگر

کم گذاشتیم کم بهره می‌بریم، اهتمام داشتیم بهره زیادی می‌بریم. خدا هم با کسی شوخی ندارد. عرض کردم که خدا خواست به همه بگوید که من خدا هستم و برای من امام و غیر امام فرق نمی‌کند! امام بالاترین فرد دنیا است اما دیدید که پسر امام از خود امام منحرف شد و دیدید که عاقبتش چه شد! ابوبکر را هم دیدید که پسرش از او فاصله گرفت و شد فرزند علی علیه‌السلام! می‌گفت: به من محمد بن ابوبکر نگویند به من محمد بن علی بگویند! واقعاً از افتخارات اسلام محمد بن ابوبکر بوده است که امام رضا علیه‌السلام در روایتی وقتی که شیعیان امیرالمؤمنین را سه یا چهار یا پنج تا می‌شمارند یکی از آنها را می‌فرمایند: محمد بن ابوبکر! امام رضا می‌فرمایند: شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام محمد بن ابوبکر بوده است^۱ و بالأخره هم در راه ولایت امیرالمؤمنین شهید می‌شود.

لزوم مراقبه و عمل کردن به مطالب برای همهٔ افراد بدون هیچ استثنائی

﴿وَالْوِاسْطَةُ عَلَى الطَّرِيقَةِ﴾^۲ باید استقامت

^۱ . رجال الکشی، ج ۱، ص ۶۳.

^۲ . سوره جن (۷۲) آیه ۱۶.

کرد، باید ایستاد، به اینکه دو یا سه روز می‌گذرد و
برای انسان قدری حالت عادت پیش می‌آید، انسان
باید غلبه کند، نباید بگذارد این حالت عادت، او را
از تصمیمش نسبت به راه باز بدارد. به من می‌گویند:
ما چیزی ندیدیم! مگر قرار بود چیزی ببینید؟ بنده
الآن خودم دارم به شما می‌گویم که این‌طور نیست
که من هر شب خواب ببینم و فلان و ملائکه من را
بالا ببرند و جبرئیل من را زیر پرش بگیرد، بنده از
این حرف‌ها خبر ندارم! گاهی اوقات خواب می‌بینم
و گاهی نمی‌بینم، خلاف انجام بدهم اثرش را
می‌بینم، درست انجام بدهم اثرش را می‌بینم.
نورانیت را احساس می‌کنم، ظلمت را احساس
می‌کنم مثل سایر افراد، من مثل شما، شما هم مثل
من، هیچ تفاوتی نداریم. اینکه می‌گویم تفاوتی
نداریم شوخی نمی‌کنم! خدا شاهد است که آنچه را
می‌گویم از صمیم قلب و واقعیت می‌گویم. رفقا و
دوستان بدانند انتساب من به مرحوم آقا در روز
قیامت به‌اندازهٔ سرسوزنی دست مرا نخواهد گرفت!
ببینید! حرف آخر را زدم! به‌اندازهٔ سرسوزنی دست

مرا نخواهد گرفت مگر عمل خود من، مطلب این است. این مطلب، استقامت می‌خواهد، یعنی انسان باید فراز و نشیب زندگی را تحمل کند، باید ناراحتی و خوشی را تحمل کند.

وجود غم و خوشی در تمام زندگی‌ها

بعضی خیال می‌کنند همین‌که آمدند وارد سیر شدند تمام قرض‌هایشان داده می‌شود، تمام گرفتاری‌هایشان حل می‌شود، تمام دردهای کمرشان درست می‌شود، سن شصت سال و هفتاد سال مثل یک جوان بیست ساله می‌شود، تمام قوا دوباره برمی‌گردد! نه! این‌طور نیست. هر شخصی در این دنیا پرونده‌ای دارد، از اولِ پرونده شروع می‌کند و به نهایت می‌رسد. در این پرونده، غم هست خوشی هست، قرض هست ادای قرض هست، سهل هست قبض هست، گرفتاری هست غیر گرفتاری هست، ناراحتی هست، ناراحتی داخلی هست، ناراحتی با زن هست، ناراحتی با شوهر هست، با بچه هست، با فامیل شوهر هست، با فامیل زن هست، همه چیز هست.

در بسیاری از این نامه‌هایی که به من داده می‌شود

می نویسند که ما با فامیل شوهر چه کنیم؟ ما با فامیل زن چه کنیم؟ باباجان! چه کنیم چه نداریم! همه جا هست، بنده هم شاید داشته باشم و بیشتر از شما هم داشته باشم، اما این چیزی نیست که انسان بخواهد [دائم سؤال کند!] رفتاری در زندگی همه هست.

نمونه‌هایی از رفتاری‌های اهل بیت علیهم السلام

آیا شما خیال می‌کنید ائمه علیهم السلام نسبت به مسائل داخلی، رفتاری نداشتند؟ آیا زن امام حسن، امام حسن علیه السلام را نکشت؟ آیا امام جواد علیه السلام را زنش نکشت؟ این دوتا امام را که می‌دانیم دیگر. اما از آن طرف، امام حسین علیه السلام از این نقطه نظر شانس آورد. حضرت سه تا چهارتا زن داشت یکی از یکی بهتر! یکی رباب بود، یکی لیلا مادر حضرت علی اکبر علیهم السلام. رباب که وقتی از شام برگشتند و به کربلا رسیدند اصلاً یک سال در کربلا ماند و گفت که من از کربلا نمی‌روم و در همان جا هم فوت کرد و حضرت هم او را خیلی دوست داشت. اما این طور نبود که بقیه ائمه علیهم السلام، شانسان مثل شانس امام حسین بوده

باشد، خدا می‌داند از دست این زنهایشان چه کشیدند؟ قضیه این‌طور نبوده است. و درعین‌حال امام هم بودند و می‌توانستند بهترین وضعیت را برای خودشان ایجاد کنند. در این قضیه از همه بدتر، همین پیغمبر ما بود، از همه مظلوم‌تر همین پیغمبر ما بود، خدا مبتلایش کرده بود به یک عایشه و به یک حفصه‌ای که شوهر برایش پیدا نمی‌شد، یک پیرمرد صد و ده ساله نمی‌آمد او را بگیرد! آمد او را بست به پیغمبر که یا رسول‌الله برای این شوهر پیدا نمی‌شود و...، حضرت خجالت می‌کشند، سرشان را پایین می‌اندازند، عرق می‌کنند، آخر چه بگویند؟! می‌گویند که باید بیایی این کار را بکنی. و پیغمبر او را گرفت. خب آرام در خانه بنشین، اما همین‌ها می‌آیند به پیغمبر تهمت می‌زنند، به زن پیغمبر تهمت زنا می‌زنند، پیغمبر که نمی‌تواند اینها را طلاق بدهد و رد کند، مجبور است در خودش بریزد و ناراحتی بکشد! پیغمبر است و یک جریان اجتماعی را دارد و نمی‌تواند هر کاری را انجام بدهد؛ آن پیغمبری که: حالا آمده و گرفتار چنین عفریته‌هایی شده و باید هیچ نگوید و صبر کند و سرش را پایین بیندازد.

ائمه عليهم السلام هم قرض داشتند، مريض می شدند، یسر داشتند، دوران حصر داشتند. جاسوس می گذاشتند دور و بر خانه ائمه که ببینند چه کسی می رود و چه کسی می آید؟ حق بیرون آمدن از منزل را نداشتند! کسی حق نداشت به آنجا برود. واقعاً انسان خجالت می کشد که بگوید امام هادی و امام حسن عسگری علیهما السلام را از مدینه می آورند و در بدترین جایی که حتی فقیرترین و بدبخت ترین افراد را در آنجا اسکان نمی دهند، به خاطر اهانت به امام، در آنجا اسکان می دهند! ائمه همه این چیزها را داشتند ولی در عین حال هم پرونده شان را طی کردند، حرکت کردند و جلو رفتند.

لزوم عمل بر مقتضای عقل و تدبیر و مشورت

انسان باید به مقتضای عقل، تدبیر، مشورت با این طرف و با آن طرف، با رفتار و با برخورد با آنچه صلاح است انجام بدهد و بگذرد. اگر یک روزی به این انتظار بنشینیم که سلوک بخواهد زندگی ما را به روالی دریاورد که نه قرضی داشته باشیم، همه با ما خوب باشند، همه محب ما باشند، همه عاشق ما

باشند، همه دیگر واله ما باشند و هرچه بگویم
بپذیرند، هرچه بگویم گوش بدهند، همه ملائکه و
فرشتگان و جن و ملک در اختیار ما باشند، این آرزو
را به گور خواهیم برد! هم‌چنین روزی نخواهد آمد!
می‌خواهید امتحان کنید؟ خودمان هم امتحان کردیم.
بالآخره روزی می‌آید که روزگار برای انسان مطلب
را روشن می‌کند که این خبرها هم نیست.

لزوم تسلیم بودن سالک نسبت به مشیت الهی

سالک راه خدا فردی است که نسبت به مشیت
الهی تسلیم است، نسبت به مشیت الهی خاضع
است، نسبت به مشیت الهی سر تسلیم فرود می‌آورد
و هرچه را که خدا برای او خواست می‌پذیرد، گرچه
مشکل است، انکار نمی‌کنم، سخت است، بالآخره
سوزن خوردن با حلوا چشیدن فرق می‌کند ولی اگر
انسان در این قضیه صبر کند شیرینی‌ای به‌دست
می‌آورد که از آن حلوا شیرین‌تر است. سخت است،
باید این سختی را تحمل کند و جریان را به خدا
بسپارد و طبق تکلیفی که برای او است عمل کند.
آن‌وقت دیگر خیلی راحت می‌شود و بهتر می‌تواند
مسائل را بگذراند.

اینها مطالبی بود که لازم دیدم خدمت دوستان
عرض کنم. اما راجع به نوشته‌جاتی که قبلاً بوده
سعی می‌کنم به اختصار پاسخ بدهم. گرچه امروز که
نگاه می‌کردم دیدم بعضی از این سؤال‌ها قدری جای
[تأمل] هم دارد. حالا اگر فرصت شد به سایر نامه‌ها
هم می‌پردازیم والا ان شاء الله در جلسه‌ی آتی به
سؤالات دوستان پاسخ می‌دهیم.

سلوکی

محاسبه‌ی اعمال و گفتار

سؤال: بسمه تعالی! در بعضی مواقع در محاسبه‌ی
افعال و اعمال، پیش می‌آید که بعضی از اعمال را
فراموش می‌کنیم، و در ایام دیگر و اوقاتی غیر از آن،
این اعمال فراموش شده به یاد می‌آید و آن‌گاه فکر را
به‌خود جلب می‌کند، آیا این امر نقص و نقصان در
محاسبه‌ی ما است؟

جواب: بسمه تعالی چیست؟! بسم الله الرحمن
الرحیم بنویسید. لابد منظور ایشان این است که در
محاسبه فراموش می‌کنیم که چه کار انجام دادیم. نه، این
يك مسئله عادی است. انسان جایز الخطا است،

مخصوصاً اینکه فراموش کار هم باشد. در محاسبه‌ای که می‌گویند در شب و قبل از خواب انجام بدهد، در بعضی از موارد این اعمالی را که از او سر می‌زند به یاد نمی‌آورد، اگر انسان احساس کند که خطایی از او سر زده هر وقتی که به یادش آمد استغفار می‌کند و بنا را بر ترك می‌گذارد نه صرف يك لقلقه لسان. [این فراموشی نقصانی در محاسبه به وجود نمی‌آورد و] هیچ ایرادی ندارد.

(فلسفی - عرفانی)

تغییر مداوم نفس انسان به واسطه صورت برزخی افعال

سؤال: با توجه به این مسئله که پس از انجام فعل، صورت برزخی آن به همراه فاعل می‌ماند، در صورتی که آن فعل معصیت بوده باشد در صورت توبه و انابه به درگاه باری تعالی، آیا آن صورت برزخیه بر جای خود خواهد ماند یا خیر؟

جواب: من یک توضیح مختصری را در اینجا بدهم: هر عملی را که انسان انجام می‌دهد یک حالت برزخی دارد که آن حالت برزخی یا جنبه کدورت دارد یا جنبه روحانی دارد. کلام راستی را که انسان می‌گوید، آن کلام راست یک جنبه برزخی دارد، یک

حالت نورانی دارد. اگر دروغ بگوید یک حالت
کدورت دارد. این ضبط‌ها فقط می‌توانند صحبت مرا
ضبط کنند اما این دستگاه‌ها دیگر نمی‌توانند جنبه
برزخی آن صحبت را ضبط کند. این جنبه برزخی
همراه با نفسِ خودِ من می‌ماند و نفس انسان از این
نقطه نظر مثل یک مایعی می‌ماند که این مایع را شما
در هر قالبی قرار بدهید به همان قالب، شکل
می‌گیرد. الان این آبی که در این تنگ آب وجود
دارد، شکل این آب مطابق با شکل همین تنگ است،
یعنی این قسمت بالا تنگ‌تر و قسمت پایین قدری
وسیع‌تر، به این کیفیت است. اما این آبی که در
این طرف دیگر مشاهده می‌کنید به عکس این،
قسمت بالا وسیع‌تر و قسمت پایین تنگ‌تر است و
خود آب از خودش نقشی ندارد. طبق آن قالبی که
این آب را در آن قالب می‌ریزیم، این آب هم صورت
پیدا می‌کند. یا اینکه فرض کنید که اگر شما یک قطره
قرمز رنگ در آن بریزید، آب به رنگ قرمز درمی‌آید،
بعد اگر یک قطره جوهر سبز بریزید آب سبز می‌شود
و به همین ترتیب.

بنابراین نفس انسان از این نقطه نظر استعداد است که به واسطه آن صوری که کارها براساس نیت بد یا نیت خیر انجام می گیرد، آن استعداد را به صورت یک فعلیت خارجی، یعنی نفسانی درمی آورد و آن صورت برزخیه، نفس انسان را تغییر می دهد. لذا شما وقتی که دارید با کسی صحبت می کنید می بینید که صورت او صورت نورانی است، یک مرتبه یک دروغ می گوید، تا یک دروغ گفت می بینید یک تغییری پیدا کرد، این تغییر به خاطر دروغی است که گفته است. بعد یک مرتبه متوجه می شود و استغفار می کند و حالت انابه برای او پیدا می شود، می بینید عوض شد. ببینید! در عرض یک دقیقه یک شخص از یک صورت برمی گردد به صورت دیگر و بعد برمی گردد به صورت سوم، به خاطر سه حالتی که برای او پیدا می شود. تمام کارهایی را که انسان انجام می دهد، این صورت برزخی، نفس او را مطابق با خودش تغییر و تحول می دهد و آن نفس را به یک دگردیسی برمی گرداند.

اولیای الهی به باطن افراد می نگرند نه به ظاهر افراد

افرادی که اهل خبره و اهل اطلاع هستند

تشخیص می‌دهند، افرادی که اهل اطلاع نیستند تشخیص نمی‌دهند، لذا باطن‌بین، افراد خاصی هستند. اینجا است که می‌گویند که انسان به هر کسی نباید توجه کند. ممکن است انسان یک ظاهر آراسته‌ای ببیند ولی در واقع آن ظاهر آراسته، یک باطن خبیث و شیطانی و پست و رذلی را در درون خود حفظ کرده باشد، آن باطن را کسی تشخیص نمی‌دهد.

مرحوم پدربزرگ ما، یعنی پدر والدۀ ما، مرد خوبی بود، صالح بود، از علما و صلحا و زهاد بود و به این سفرهای زیارتی کربلا و... هم زیاد می‌رفت، این قضیه را خود مرحوم آقای حداد نقل کردند، من از مرحوم پدرم - رضوان الله تعالی علیهما - هم با تفاوتی و توضیحی در جای دیگری شنیدم. ایشان در مسجد کوفه که بیتوته کرده بود، شخصی با عمامۀ سبز و ردا و خلاصه ظاهری آراسته، ایشان را متوجه می‌کند و جلب می‌کند. خیال می‌کند این امام زمان علیه‌السلام است که در مسجد کوفه آمده است. می‌رود پیش او می‌نشیند و صحبت می‌کند و او هم

او را راه نمی‌دهد، ایشان خیلی تقاضا می‌کند و او نمی‌پذیرد! بعد ایشان به کربلا می‌آید و این مطلب را برای آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - مطرح می‌کند که آقا من امام زمان را در مسجد کوفه دیدم، ایشان می‌فرمایند که امام زمان در مسجد کوفه چکار می‌کند؟! می‌گوید: من او را دیدم. ایشان فرمودند که برو دنبال کارت! می‌گوید که آقا من دیدم و یقین هم دارم، شما هم بیایید ببینید.

ایشان می‌فرمایند که بسیار خوب حالا که می‌رویم دست خالی نرویم، یک جعبه شیرینی هم برای امام زمان بخریم! و به کوفه می‌آیند و به قنادی می‌روند و آقای حداد هم یک جعبه شیرینی یک کیلویی یا نیم کیلویی می‌خرند، خلاصه برای این امام زمان نمی‌شود خیلی پول داد و انسان باید به فکر جیبش هم باشد! خلاصه یک چیزی می‌گیرند و می‌گویند حالا برویم. با دو یا سه نفر دیگر می‌آیند و وارد مسجد کوفه می‌شوند، می‌روند کنار آن حجره در می‌زنند، می‌بینند در باز نمی‌شود، دوباره در می‌زنند، این شخص خودش در را باز می‌کند و نگاه می‌کنند و می‌بینند که آن شخص کنار سجاده نشسته

و مشغول توجه است، حالا به چه کسی دارد توجه می کند خدا می داند؟! تا آقای حداد چشمشان به این می افتد می فرمایند که این امام زمان تو است؟! این امام زمان تو است؟! برگردیم. و برمی گردند.

مدتی نمی گذرد که جریان زنای محصنه این شخص در بغداد می پیچد!! حالا این مطلب را چه کسی می فهمد؟ این را آقای حداد می فهمد که در پس این سجاده ننگین به باطن، و جاذب و رنگین به ظاهر، چه نهفته است؟ در پس این عمامه و ریش و محاسن و ظاهر آراسته چه مسئله ای قرار دارد؟ این را هر کسی که نمی تواند تشخیص بدهد. فقط اولیای الهی متوجه این مطلب می شوند.

اگر انسان واقعاً توبه کند و انابه کند، آن صورت برزخی نامناسب و قبیح برمی گردد و تبدیل به صورت مستحسن و جاذب می شود. لذا بزرگان فرمودند که مراقبه فقط این نیست که انسان شرط کند، بلکه انسان باید در هر حالی و در هر وضعیتی حالت مراقبه و توجه را داشته باشد تا اینکه خدای ناکرده آن صورت نفسانی او به جای اینکه

به سمت کمال برود افول پیدا نکند و به سمت نزول نیاید.

(اجتماعی و تربیتی)

حکم کار کردن زن در بیرون از منزل

سؤال: اگر به اضطرار و بنا به دلیل مشکلات مالی

و بیکاری همسر، مجبور به کار کردن در بیرون از منزل بشویم و مدیریت بعضی از قسمت‌ها را داشته باشیم تکلیف چیست؟

جواب: همان‌طور که عرض کردم نفس خود

کار، ایرادی ندارد و انسان باید به این مسئله برسد که آن عملی را که می‌خواهد انجام بدهد، آن عمل چه صورتی دارد؟ آیا ضرورت دارد یا ضرورت ندارد؟ ارتباط با مرد هست یا نیست؟ با این کاری که می‌خواهد انجام بدهد چقدر متوجه خودش است و چقدر پراکنده می‌شود؟ و خود انسان می‌تواند تشخیص بدهد که این عمل برای او مفید است یا نیست. بنابراین می‌توانیم بگوییم که اگر ضرورت داشته باشد، در حد ضرورت و به میزانی که انسان بتواند خود را حفظ کند و از برخورد با نامحرم دوری کند، اشکالی ندارد.

سؤال: با توجه به صحبت نوارهای اخیر عنوان بصری حضرتعالی مبنی بر اینکه تلفظ مالکِ یومِ الدِّینِ غلط است و باید ﴿مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ﴾^۱ در نماز گفته شود،^۲ می‌خواستم بدانم اگر احیاناً در جایگاهی برای نماز قرار می‌گیریم که پیش‌نماز این مسئله را رعایت نمی‌کند تکلیف ما چیست؟ آیا نماز را به فرادی بخوانیم یا به جماعت؟

جواب: نه اشکال ندارد، نماز امام جماعت هم که ﴿مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ﴾ بگوید چون براساس نظر خود یا نظر مرجع تقلید خودش است اشکال ندارد. و بهتر است که انسان نماز را به جماعت بخواند.

متفرقات

تبعات مخالفت با استخاره

سؤال: این حقیر حدود پانزده سال پیش استخاره‌ای برای جابجایی از شهرستان به طهران انجام دادم که خیلی بد آمد، ولی با تحقیق، بر خلاف

^۱. سوره حمد (۱) آیه ۴.

^۲. جلسات عنوان بصری، مجلس ۱۱۸.

استخاره انجام دادم و از آن وقت هر اتفاق بدی برای خانواده به وجود می آید خود را مقصر دانسته و یا منتظر اتفاقات بد هستم و همین مسئله فکر مرا دائم مشوش کرده است، خواهش می کنم جواب بنده را بدهید.

جواب: خب خودتان انجام دادید، وقتی که کسی مخالفت با استخاره بکند طبعاً این تبعات را هم دارد.

حکم تأخیر نماز به خاطر جماعت

سؤال: ما چند بار که به حرم امام رضا علیه السلام مشرف شدیم، برای نماز مغرب و عشاء تقریباً بیست دقیقه نماز را به تأخیر می انداختیم تا نماز را به جماعت بخوانیم. خواستم بدانم کار اشتباهی کردم یا نه؟

جواب: بله اشتباه است، باید نماز را در اول وقت خواند.

استدراج یعنی عقوبت الهی برای معاندین نه برای همه افراد

سؤال: آیا کسی می تواند با اعمال، خود را از استدراج نجات دهد؟

جواب: بله. استدراج عبارت است از عقوبت الهی که شامل حال معاندین می شود. استدراج شامل

حال هر کسی نیست. اگر در مقام عناد نباشد و عمل خلافی انجام بدهد خدا با گوشمالی او را متوجه می‌کند، با ضیعی، مرضی، گرفتاری، فشاری، مسئله‌ای او را متوجه می‌کند و این گرفتاری و فشار از نعمت‌های الهی است. ولی اگر فرد، معاند باشد و بخواهد در مقابل خدا کبريائيت و عناد به خرج بدهد، این فرد مشمول استدراج می‌شود و این همان است که می‌گویند که چوب خدا صدا ندارد! یعنی شخص بدون اینکه خودش متوجه بشود یک مرتبه همین‌طور کم‌کم کم‌کم دائماً پایین می‌آید و دائماً آن حال خودش را از دست می‌دهد تا جایی که دیگر نمی‌تواند به گذشته برگردد، این را می‌گویند استدراج. اما اگر فردی احساس کرد که حال سابقش را ندارد، این یک نعمت الهی است که متوجه بشود و به‌خود بیاید و بتواند گذشته را جبران کند و نسبت به مسائل آتی و مستقبل فکر دیگری بکند.

اجتماعی و تربیتی

تربیت خانواده و مدیریت منزل

سؤال: دخترم مرتب در منزل موسیقی گوش

می‌کند و اگر به او اعتراض کنم روترش می‌کند و

عصبی می شود لطفاً بفرمایید تکلیف چیست؟

جواب: موسیقی حرام است و در این مطلب شکی نیست. انسان باید با اخلاق و رفتار خوب، امر به معروف و نهی از منکر کند، البته کوتاه آمدن غلط است ولی رفتار هم باید رفتار مناسبی باشد تا اینکه بهتر بتواند در آن مسئله مؤثر باشد. و اگر دید که نسبت به این مسئله باز مطلب تغییر پیدا نکرد باید در رفتار خودش تغییری بدهد که افراد در منزل متوجه بشوند که انسان از کارهای آنها رضایتی ندارد، و انسان نمی تواند از این مطالب، بی تفاوت بگذرد.

رد مظالم

سؤال: آیا رد مظالم، یعنی پولی را به این نیت دادن، در رفع کدورت یا آثار ناشی از حق الناس مؤثر است؟

جواب: بله، مؤثر است.

تنبيه بچه

سؤال: در صورتی که بچه واقعاً جسور شده باشد و بی تربیتی کند، آیا اگر انسان بچه را برای تربیت تنبيه کرد، اشکال دارد؟

جواب: تربیت باید متناسب با حال و وضع خود

بچه باشد، در هر موقعیتی که هست تربیت برای او لازم است.

احکام

خمس پول حج

سؤال: در یک صندوق قرض الحسنه شرکت کردم و هر ماه مبلغی را می‌پردازم و به نیت رفتن به مکه، این پول را می‌گذارم ولی نمی‌دانم آیا به این پول خمس تعلق می‌گیرد یا نه؟ چون معلوم نیست چه موقعی به نام من درمی‌آید و حدود چهل ماه طول می‌کشد، اگر پول نفر آخر به اسم من درآمد، از آنجایی که دست من نبوده است که از آن استفاده کنم و پول من در گردش بوده است، من نمی‌دانم وضعیت من چگونه است؟

جواب: بله، به این نحوه پول گذاشتن خمس تعلق می‌گیرد.

سلوکی

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ﴾

سؤال: با سلام و آرزوی سلامتی و...، من در خانواده از نظر اعمال سلوکی بسیار تنها هستم، خانواده بسیار خوبی دارم که انگار خداوند تمام

نعمات خود را بر من عطا کرده است، همسر خوب و معتقد و فرزندی سالم دارم و خوشبخت هستم، ولی از نظر ظاهر، شریعت را رعایت نمی‌کند، نمی‌دانم به فکر خود و مراقبه خود باشم یا به فکر دعا و نصیحت آنان، تکلیف من چیست؟

جواب: ان شاء الله که همیشه به همین کیفیت باشد. انسان باید نسبت به هر دو قیام کند، هم باید مراقب خود باشد و هم نسبت به آن محیط ﴿قُوْا أَنْفُسَكُمْ ۖ وَاهْلِكُمْ ۖ نَارُ﴾^۱ باشد، انسان نمی‌تواند نسبت به افراد بی تفاوت باشد.

ادامه سؤال: دو دختر من ازدواج کردند ولی دختر دوازده ساله‌ای دارم، تمنا می‌کنم که راهنمایی کنید.

جواب: این مطالبی را که خدمت شما عرض کردم به همین کیفیت است. انسان نسبت به آنچه می‌شنود نمی‌تواند بی تفاوت باشد و باید نسبت به اطرافیان هم این مطالب را در نظر بگیرد.

^۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۴۳:

«جان‌های خود را و بستگان خود را از آتش جهنم حفظ کنید.»

سؤال: با توجه به اینکه همواره نیمی از کره زمین در وضعیت روز و نیمی دیگر در وضعیت شب قرار دارد و علاوه بر آن حتی در نیمی که شب است دوازده نصف‌النهار وجود دارد که فاصله ابتدا و انتهای آن یک ساعت است و از طرفی با توجه به اینکه شب قدر شبی است که برای تمام عالمیان و دنیا می‌باشد، چگونه می‌شود که همه شب قدر داشته باشند؟ آیا این شب برای هر ناحیه جغرافیایی وقتی مجزا از شب قدر دیگران است؟ پس در این صورت زمین چند بار در سال شب قدر را تجربه می‌کند!

جواب: مسئله شب قدر عبارت است از موقعیت نزول مشیت الهی در این وضعیت به‌خصوص و در این ماه به‌خصوص و در وقت به‌خصوص. یعنی اراده و مشیت پروردگار تعلق می‌گیرد که آن جنبه روحانی و جنبه ملکوتی عالم ملکوت که مدبر و مقدر و تقدیر کننده مسائل عالم ماده است، آن جنبه ملکوتی در یک وقت در خارج ظهور پیدا کند. آن جنبه ملکوتی ثابت است و وجودش در خارج

مربوط به زمان است، همان طوری که وجود پیغمبر و ائمه علیهم السلام قبل از خلقت عالم، در عالم بالا و در عالم ارواح تحقق خارجی و عینی داشته است، خارجی نه به معنای دنیا، یعنی واقعاً وجود خارجی داشته است و وجودش وجود تخیلی نبوده است بلکه وجود واقعی بوده است، اما وجود خارجی این نفوس قدسیه محتاج به گردش شب و روز و رسیدن به سال فرض کنید چندم عام الفیل است، باید این شبانه روز بگردد تا اینکه آن صورت ملکوتی در نزول خارجی خودش، مصادف با این موقعیت و مصادف با این برهه شود. نسبت به سایر افراد هم مطلب همین طور است.

همین طور مسئله شب قدر یعنی شبی که تقدیرات و مشیت الهی برای هر شخصی در سال آینده تقدیر می شود، این عبارت است از نزول آن حقیقت در این عالم که مصادف می شود با یک هم چنین وقتی، یعنی با یک هم چنین وضعیتی که زمین فرض کنید که من باب مثال بیست و دو روز دور خودش گشته است و گشتن زمین بیست و دو روز دور خودش، این اختصاص به شب و روز ندارد،

یعنی ما در قطب شمال باشیم، در آن نیم کره بالا، شش ماه شب است، شش ماه روز است، یا در نیم کره پایین باشیم، حتی در هر جا باشیم که اصلاً شب نباشد، فرض کنید که در آن ممالک اسکاندیناوی، کشورهای نروژ و امثال ذلک که فقط خورشید می آید و یکی دو ساعتی در آن فصل زمستان از کنار افق می گذرد و حالت عصر و غروب مانند را دارد و دوباره به غروب می رود یا فرض کنید که در ممالک جنوب، واقعاً در ضلع جنوبی یعنی جنوب دریای آتلانتیک یا در بالا که اقیانوس منجمد شمالی در آن قسمت بالای سیبری و آلاسکا و آنجا قرار دارد، در آنجا هم بالأخره زمین بیست و چهار ساعت، بیست و دو [روز] دور خودش می گردد، در اینکه فرقی نمی کند، بنابراین در گردش به دور زمین هیچ فرقی نمی کند چه ما در بالا باشیم و چه در پایین باشیم و چه در خط استوا در وسط قرار بگیریم، از این نقطه نظر فرقی نیست.

همین که زمین بیست و دو روز دور خودش گشت، آن حقیقت ملکوتی در خارج ظهور پیدا

می کند چه شب باشد چه روز، حالا اگر فرض کنید که در یک جا باشیم که روز باشد، اصلاً شش ماه روز باشد، اینجا چه می گوئیم؟ پس شب قدر نداریم؟ نه! یعنی در همان موقع که برای سایر افراد شب قدر می آید، در همان موقع برای ما ولو اینکه در روز هستیم برای ما شب قدر است.

یا اینکه فرض کنید که یک مثال دیگر، می گویند کسی که از دنیا برود شب اول، نکیر و منکر می آیند، حالا اگر فرض کنید که یک نفر در جایی از دنیا رفت که سه ماه روز است پس نکیر و منکر سه ماه دست روی دست می گذارند تا اینکه فرض کنید که زمین برگردد؟ نه! آنها همان موقع می آیند و کارشان را انجام می دهند. همان شبی که مربوط به عالم مثال است، همان موقع برای او در همان وضعیت بروز و ظهور پیدا می کند و دیگر نکیر و منکر به صورت مُلکی و صورت خارجی توجه ندارند. التفات کردید؟! بنابراین شب قدر عبارت است از واقعیتهایی که این واقعیت بیست و چهار ساعت به دور زمین می گردد.

یک مثال دیگر می زنم: فرض کنید که اگر کسی

شب قدرش را الآن طی کند، فرض کنید که در ایران
شب قدر را طی کرده، شب بیست و سوم ماه رمضان
و بعد یک مرتبه با هواپیما سریع می رود در یک جایی
که تازه می خواهد غروب شود، چون در هر موقع از
شبانه روز در هر لحظه ای - حالا این مخدره ای که در
اینجا نوشتند دوازده تا نصف النهار، من می گویم
دوازده میلیون! چرا دوازده تا؟! - هر ثانیه ای یک نقطه
از حالت ارتباط بین زمین و بین خورشید است، شب
است، یک دقیقه از شب است، نیم دقیقه از شب
است، الآن فرض کنید که فاصله ما تا فلان نقطه از
آمریکا مثلاً دوازده ساعت است، در یک نقطه در
ایالت دیگر یازده ساعت است، در یک ایالت دیگر
هشت ساعت است، فاصله الآن تا لندن بیست و چهار
ساعت است، فرض کنید که فاصله تا مکه نیم ساعت
است، فاصله تا بیروت یک ساعت است، بسته به
طول و عرض جغرافیایی، این فواصل فرق می کند.
شب قدر عبارت است از گذشت یک بیست و چهار
ساعت بر انسان.

حالا اگر ما یک شب قدر را در یک جا ادراک

کنیم و بعد برویم در یک جای دیگر یک شب قدر دیگر را ادراک کنیم و بعد فرض کنید که با سرعت نور برویم در یک جای دیگر و یک شب قدر دیگر را ادراک کنیم پس در این صورت آیا ما سه تا شب قدر را ادراک کردیم؟ نه! یک شب قدر بیشتر ادراک نکردیم. این طور نیست که آن شب قدر اول با دوم و سوم فرق می کند، همان شبی که بر ما گذشته است، یک حالت است که آن یک حالت نفس ما به واسطه اتصال با آن جنبه ملکوتی، آن شب قدر را ادراک کرده است. حالا اگر صد تا شب قدر دیگر هم ادراک کنیم باز همان یکی را ادراک کردیم نه اینکه صد مورد و صد جای دیگر. چرا؟ چون یک افاضه و یک اتصال بیشتر نیست. آن اتصال بر حسب هر کسی که ادراک کند متفاوت است. پس کره زمین یک شب قدر را ادراک می کند نه دوازده تا را، منتها آن یک حالت عبارت است از اتصال جنبه ملکوتی افرادی که در هر نقطه هستند با آن جنبه ملکوتی نزول اراده و مشیت پروردگار. از این نقطه نظر تفاوتی ندارد.

سؤال: آیا می‌شود انسان درعین حال دو استاد داشته باشد؟ دو نماینده الهی داشته باشد یا حق انتخاب دارد؟ در صورتی که هر دو یک راه و یک مقصد را دارند چه باید کرد؟

جواب: انسان در هر حالی بیش از یک استاد نمی‌تواند داشته باشد.

(فلسفی - عرفانی)

توحید یعنی کنار گذاشتن خیال

سؤال: در مورد اسرار توحید برای ما توضیح دهید چون خیلی نیاز داریم تا بلکه کمی به معرفت ما اضافه شود.

جواب: این دیگر ان شاء الله باشد برای یک وقت و یک فرصت دیگر. سؤال خیلی کوتاه و اما جواب خیلی بلند است! یعنی جوابی است که به این راحتی نمی‌توان داد، ولی حالا در حد مختصر و اختصار عرض می‌کنم.

توحید یعنی کنار گذاشتن خیال، محو الاوهام و تصحیح الخیال، انسان خیال خودش را تصحیح کند.

آنچه را در این دنیا سبب می‌پندارد جایش را عوض
کند. آنچه را در این دنیا مؤثر می‌پندارد جایش را
عوض کند. ما خدا را کنار گذاشتیم! امام زمان
علیه‌السلام را کنار گذاشتیم! رئیس‌کل و مدیرکل و
خادم و دفتردار و آبدارچی و... را گرفتیم! اگر جای
اینها را عوض کنیم این می‌شود توحید، خیلی راحت،
ولی خیلی مهم و مشکل! آنچه را در این دنیا از دکتر و
پزشك و مهندس و عالم و... را که خیال کردیم واقعیت
دارند و چون خدا و پیغمبر و ملائکه را ندیدیم اینها را
اصلاً کنار می‌اندازیم! حالا بیاییم و جای اینها را
عوض کنیم. تمام آنچه را در دنیا از کثرات است، همۀ
اینها را اسباب و آلات و ادوات بدانیم هر کسی که
می‌خواهد باشد، و آنچه را علت و سبب است، آن را
مؤثر واقعی بدانیم، این را می‌گویند: تصحیح الخیال.
انسان خیال را تصحیح کند و وقتی خیال تصحیح شد
حقیقت توحید در انسان تجلی می‌کند. و این همان مراقبه
است که انسان باید با توفیق پروردگار به آن برسد. این
مجمل راجع به این مسئله.

سؤال: حکم صدقه و برداشت و استفاده آن را بفرمایید، به چه کسانی تعلق می‌گیرد؟ حقیر خیلی مقروض هستم، فرزندم هم که وارد زندگی شده است خیلی مقروض است، آیا می‌توانم وقتی به تنگنا می‌خورم از صدقه‌هایی که خودمان می‌اندازیم استفاده کنیم یا نه؟

جواب: البته بهتر است که انسان استفاده نکند. صدقه به کسانی تعلق می‌گیرد که اینها نتوانند از عهده مخارج زندگی بریبایند. ولی وقتی که انسان صدقه‌ای را کنار می‌گذارد صورت برزخی و ملکوتی آن، تعلق به فرد دیگری گرفته است لذا بهتر است که انسان حتی الامکان این کار را انجام ندهد، گرچه اشکال شرعی ندارد.

سلوکی

تسلط بر حرکات و رفتار در سلوک

سؤال: آیا امکان دارد که در راه سیر و سلوک حالتی برای انسان پیش بیاید که چشم‌ها خود به خود جمع شود و هر کسی که انسان را می‌بیند بگوید خوابت می‌آید؟ و اگر ممکن است بفرمایید علت آن

چیست؟ و چطور می‌شود آن را پنهان کرد که دیگران متوجه نشوند؟

جواب: البته ممکن است مطالبی برای انسان بدون اختیار پیش بیاید و حالتی برای انسان پیش بیاید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم در خطبه همام اشاره به این مطلب دارند که می‌فرمایند: «يَقُولُونَ لَقَدْ خَوَّلُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ».^۱ ممکن است یک حالات غیرعادی پیش بیاید اما نه اینکه انسان خودش را به این حال بزند، آن زدن به این حال و... همه حالات ادا درآوردن است و انسان بهتر است تا جایی که ممکن است بر خود مسلط باشد و متوجه باشد، بی‌خود و بی‌جهت فکر و خیال خودش را به دست هر توهمی نسپارد و اعصاب خودش را کنترل کند، اگر می‌بیند حالت چرت یا حالت ضعف بر او پیش می‌آید به صورت خودش آب بزند و صورت

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۳۰۳:

«وَيَقُولُ: قَدْ خَوَّلُوا، وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ....»

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۸۴:

«و می‌دیوگ: ی‌د ناشیاوانه شده ناشتا کاردا و اهل قعر رد و دنا ی‌رآیت سادش المیپنی باصقذا! مدشانهای گنلویدب جوم گرزب‌ی‌رما بت‌سا.»

خودش را بشوید. گاهی اوقات اتفاق می افتاد که بعضی از افراد در همان مجالس سابق در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - دچار بعضی از این حالات می شدند، ایشان تذکر می دادند که بروند بیرون و صورتشان را آب بزنند و برگردند. و در بعضی از موارد این مسئله واقعیت دارد ولی در خیلی از موارد مطلب برای انسان مشتبّه می شود و انسان خیال می کند که یک واقعیت و حال به این است که از این طرف بیفتد یا به آن طرف بیفتد یا غش کند یا فلان کند که همه اینها کلک و ادا و اطوار است و هیچ واقعیتی ندارد.

ادامه سؤال: اگر کسی خود بداند که مرتکب استدراج به این حالت شده است و خودش را گول زده است و همچنین هرچه را توضیح دادید بر او صدق می کند اما متوجه حال خود است، الآن باید چه کند؟

جواب: هیچ، باید برگردد، باید نسبت به آنچه را انجام می داده رجوع کند و خاطرات خودش را تجدید کند تا اینکه بتواند دوباره به همان مسئله

برسد.

الحمد لله سؤالات هم کم نیست و ماشاءالله صحبت‌ها خیلی زیاد و بعضی مطالب هم قابل تأمل، ان شاءالله خداوند توفیق بدهد که بتوانیم از عهده تکالیف برآییم.

(احکام)

خمس در هدایا و پس انداز برای فرزند

سؤال: آیا به هدایا و یا پس اندازهایی که خود فرزندان انجام داده‌اند و به سن تکلیف رسیده‌اند اما هنوز تحت تکلف پدر هستند، خمس تعلق می‌گیرد؟

جواب: البته اگر هدایا هدایای اندکی باشد، نه! خمس تعلق نمی‌گیرد. ولی اگر قابل توجه باشد، در خمس فرقی بین مکلف و غیرمکلف نیست. خمس حقی است که خدای متعال در مال انسان، نسبت به عده خاصی قرار داده است. و آن حق، شرطش بلوغ نیست. ولو اینکه یک فرد طفل صغیر باشد و مالی به او برسد، به آن خمس تعلق می‌گیرد منتها خب ولیّ او باید از طرف او این خمس را ادا کند.

سؤال: اگر تعداد هدایا در روز مشخصی به

شخصی داده شود که مجموع قیمت آنها بیشتر از پنجاه هزار تومان شود، مثل هدایای عروس و یا سفر حج، آیا به تک تک هر هدیه خمس تعلق می گیرد یا به مجموع آنها خمس تعلق می گیرد؟

جواب: هدایا اگر قیمتش بالا باشد همان طوری که در اینجا ذکر شده است، به مجموع خمس تعلق می گیرد، گرچه قیمت هر کدام تک تک کم باشد. بالأخره مجموع به ملکیت یک فرد خاص درمی آید.

راجع به سفر حج، رفقا این را در نظر داشته باشند که اگر سفر حج از درآمد همان سال بخواهد تأمین شود خمس ندارد، به جهت اینکه سفر حج سفر واجب است و جزو مؤونات واجب تلقی می شود، اما اگر نه، انسان بخواهد پول حج را از اموال گذشته و منافع سال های گذشته که ذخیره شده است بپردازد، در این صورت باید خمس آن را بپردازد.

سلوکی

عدم توجه به دلیل عقوبات و بلايا

سؤال: می خواستم شما در رابطه با زلزله بم توضیحاتی بدهید، از این نظر که آیا این حادثه طبیعی

و برطبق خواست خدا بوده یا اینکه عامل معنوی داشته و برطبق گناه انسان‌ها و خطا و معصیات صورت گرفته است؟

جواب: چرا انسان اصلاً نسبت به این مسائل فکر کند؟! حالا زلزله آمده که آمده، ما که از احوال بندگان خدا در آنجا خبر نداریم، ما باید برای همه طلب مغفرت و رحمت کنیم و متوجه کار خودمان باشیم. حالا اگر به واسطه عقوبت و یا غیرعقوبت بوده باشد این چه دردی را از ما دوا می‌کند؟

متفرقات

حکم هدیه به روضه‌خوان

سؤال: پول‌هایی که به روضه‌خوان می‌دهند و می‌گویند برای اموات ما صلوات بفرست یا برای شفای مریض می‌دهند یا می‌گویند حاجت داریم، آیا خرج کردن این پول اشکال دارد یا نه؟

جواب: نه اشکال ندارد، این پول هدیه است.

تکلیف کردن اشخاص به خواندن جزء قرآن

سؤال: هر هفته جلسه مقابله با قرآن داریم و هر سه‌شنبه یک جزء قرآن برای فرج امام زمان علیه‌السلام می‌خوانیم. در آخر مجلس به هر کسی

که مایل باشد یک یا چند جزء قرآن تکلیف می‌کنیم تا هفته دیگر بخواند با نیت فرج، اگر این کار مطابق فرموده حضرت تعالی برای حظ نفس است، آیا این کار را ادامه بدهم یا نه؟

جواب: خدا به داد او برسد! نه ادامه ندهید، امام زمان هم معلوم نیست که راضی باشد به تکلیف کردن برای این امور. هر کسی خواست انجام می‌دهد هر کسی خواست انجام نمی‌دهد، این امور را نباید تکلیف کرد.

سؤالاتی راجع به حکم پوشیدن لباس‌های مشکی و چادر مشکی

سؤال: خواهشمندم که به این سؤال که بین من و شوهرم بحث شده است جواب بدهید: سؤال راجع به سیاه پوشیدن و نپوشیدن است که ما اول می‌گفتیم روز عاشورا را فقط باید سیاه بپوشیم ولی الآن می‌گوییم: حتی روز عاشورا هم مکروه است.

جواب: پوشیدن لباس سیاه مکروه است و کراهت شدید دارد اما آنچه ما در روایت داریم این است که لباس سیاه پوشیدن، برای سیدالشهدا

علیه السلام مکروه نیست،^۱ نه اینکه در روز عاشورا
مکروه است، این غلط است.

سؤال: پس این چادر و مقنعه و مانتو که حجاب
ظاهری است و عمامه و عبا، به طور کلی مشکی بودن
اینها از کجا آمده است؟ چرا بعضی از علما نیز
می گویند که مشکی کلاً مکروه است و بعضی
می گویند که فقط برای امام حسین علیه السلام باید
مشکی پوشید. خواهشمندم راجع به این سؤال کمی
بیشتر توضیح دهید و من این را هم بگویم که شوهرم
بهتر از من همه چیز را می داند و منکر نمی شود و
مانع راه من هم نمی شود، فقط بعضی از چیزها را
جواب می خواهد و من نمی توانم جواب ایشان را
بدهم.

جواب: البته نسبت به عمامه و عبا استثناء شده
است گرچه بهتر است انسان حتی عمامه را هم تغییر
بدهد. این عمامه از قبل هم بوده است، این طور نبوده
که ائمه علیهم السلام عمامه سیاه به سر نمی گذاشتند،
ولی اکثر عمامه ائمه علیهم السلام رنگ های دیگر

^۱. مصدر یافت نشد

بوده است، سبز بوده، زرد بوده یا سفید بوده ولی گاه‌گاهی در اخبار داریم که دیده می‌شده که ائمه عمامهٔ سیاه هم به سر می‌گذاشتند.^۱ و اما راجع به لباس، عبا و غیر عبا، در این صورت فرقی نمی‌کند. این عبا [مخدرات] حکم همین عبا را دارد که کراهت ندارد ولی در عین حال اگر موقعیت تغییر پیدا کند و پوشیدن عباهای غیر سیاه هم جلب توجه نکند، بهتر است که حتی این عباهای سیاه هم نباشد. خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم در همان موقع وقتی که مسئلهٔ حجاب را مطرح می‌کردند [نظرشان همین بود.] من خدمت رفقا و دوستان هم عرض کردم که در اسلام، چادر به عنوان حجاب نیست. چادر یکی از انواع حجاب‌ها است. آنچه در اسلام به عنوان حجاب است همان پوششی است که اندام انسان را مشخص نکند و بهتر است که آن پوشش روشن باشد، البته نه خیلی روشن که خلاصه جلب توجه کند، به حدی که روشن باشد و سیاه هم نباشد که [کراهت داشته باشد.] خیلی از

^۱. مکارم الاخلاق، ص ۱۱۹.

رفقا و دوستانی که در ایران یا در خارج از ایران هستند از بنده سؤال می کنند که ما الزام داریم بر اینکه حتماً چادر بپوشیم؟ می گویم نه خیر! الزام ندارید. خود بنده هم در مجالسی که با آنها ملاقات دارم، آنها هم با همین پوشش های اسلامی می آیند و خیلی هم محجبه هستند و هیچ اشکالی هم از این نقطه نظر ندارد.

سلوکی

فتح باب از مطالعه کتب مرحوم علامه

سؤال: ما در هیچ کلاسی حضور نداریم که بهره بیشتری ببریم و با داشتن معلومات و فهم قاصر تنها از نوارها و کتاب های شما و کتاب های مرحوم آقا بهره می بریم، آیا این کافی است؟

جواب: بله! نوارهای بنده که ارزش این مطالب را ندارد ولی کتاب های مرحوم آقا برای فتح باب و برای فهم مسئله کفایت می کند.

متفرقات

رفتن نزد دعا نویسان

سؤال: اگر کسی احساس کند جادو شده است حالا چه قبل از طلوع و چه بعد از طلوع، آیا می تواند پیش دعانویس یا کسانی که از این کارها انجام

می‌دهند برود یا نه؟

جواب: البته این مسئله هست که در بعضی از اوقات افرادی شیطنت می‌کنند و کارهایی را انجام می‌دهند، ولی انسان باید این را هم بداند که تقدیر و مشیت الهی بر همه این مسائل حاکم است. اگر فردی هست که اهل شیطنت و کلک نباشد و شاید نباشد و واقعاً بتواند رفع این مشکل را بکند، اشکال ندارد که انسان برود. ولی در هر حال اگر انسان مسئله را به خدا واگذار کند، خداوند بهتر از آن را برای او تقدیر می‌کند.

ادامه سؤال: آیا اصلاً کسی که دستش در دست ولایت است ممکن است که جادو شود؟

جواب: مسئله، مسئله جادو شدن نیست بلکه وجود بعضی از گرفتاری‌هایی است که برای انسان پیش می‌آید و این گرفتاری‌ها هم همان‌طوری که عرض کردم ممکن است در پرونده انسان باشد، حالا آن یا توسط برخی از افرادی که اهل شیطنت هستند انجام می‌شود یا اینکه خود به خود پیش می‌آید.

سؤال: حجاب، روسری و پوشش دست‌ها از چند سالگی برای دختران لازم است؟

جواب: تقریباً از حدودی که احساس بکنند که مورد توجه هستند، دیگر کم‌کم باید این مسئله رعایت بشود، یعنی از چهار و پنج سالگی دیگر باید لباس، لباسی باشد که کم‌کم بتواند آن پوشش خود را داشته باشد نه اینکه حتماً حالا چادر سر دختر چهارساله بکنند، نه، حداقل شلوار داشته باشد، دست‌هایش پوشیده باشد، اگر موی سرش را هم بپوشانند خوب است، بزرگ‌تر که می‌شود شش و هفت سالگی بایستی که مقنعه و روسری داشته باشد، چادر که فعلاً در ایران به عنوان یک پوشش، رسم است، دیگر از حدود شش یا هفت سالگی حتماً [چادر] را داشته باشند تا اینکه عادت کنند و در سن بالا برای آنها مشکلی نداشته باشد.

سلوکی

دستور در دوران بارداری

سؤال: بحمدلله در ماه پنجم بارداری هستم، آیا دستور خاصی هست؟

جواب: نه، دستور خاص همان چیزی است که مطرح شده است. طهارت و اجتناب از شبهه‌ناک و همین‌طور خواندن قرآن، گوش ندادن به موسیقی و نرفتن به مجالس لهو و لعب، اینها از مطالبی است که باید هر فردی که در یک هم‌چنین موقعیتی است، اینها را انجام بدهد.

اجتماعی و تربیتی

نحوه بیان حرمت موسیقی و... برای افراد

سؤال: چه دلیلی برای فامیل و بچه‌ها بیاوریم که قانع شوند موسیقی خوب نیست؟

جواب: این دلیل عبارت است از همان حکم الهی که هر چیزی برای انسان ممکن نیست که خوب باشد، فرض کنید که شیرینی خیلی خوب است و بستنی خیلی خوب است ولی برای انسان و بچه‌ای که تب دارد و مبتلا به کسالت ریوی است، اگر بخورد ممکن است خطر داشته باشد. اینکه صرفاً انسان خوشش می‌آید و از حالتی لذت می‌برد دلیلی بر حُسن آن برای نفس نیست بلکه ممکن است که آثار سوئی را بعداً برای او به‌وجود بیاورد.

سؤال: اگر شیر دادن به طفل باعث ضعف مادر شده است، مادری که قرص اعصاب می خورد و این شیر بچه را اذیت می کند و اطرافیان احساس می کنند قطع شیر برای مادر و بچه بهتر است آیا می شود طفل را از شیر گرفت؟

جواب: اگر چنانچه تشخیص داده شود که شیر دادن با این وضعیت برای بچه مضر است و می تواند در او اثر سوء بگذارد، بله انسان می تواند بچه را از شیر بگیرد ولی اگر انسان بتواند با راه هایی خود را کنترل کند و درعین حال که مقداری هم دچار اذیت و... شود، در آن صورت نباید شیر دادن بچه را ترک کند چون این شیر دادن حق طبیعی بچه است.

موقعیت بیان حقایق مکتب عرفان برای سایرین

سؤال: تابه حال این طور فهمیده بودم که انسان بیشتر باید سکوت کند به خصوص در وقتی که در خود قدرت مباحثه با طرف مقابل را نبیند ولی در اول رجب بعضی از آقایان فرمودند که باید از مکتب دفاع کرد، وظیفه چیست؟

جواب: انسان در هر جا باید ببیند که زمینه

چیست؟ نمی‌تواند در همهٔ مواضع به یک کیفیت عمل کند، و یک حکم، قابل تسری برای همه جا نیست. انسان باید موقع را بشناسد و موقعیت را خوب ادراک کند، باید پذیرش شخص مقابل را احساس کند. و دفاع از مکتب به این نیست که انسان چماقی و چوبی به دست بگیرد و در خیابان راه بیفتد و خلاصه بخواهد حساب همه را برسد! نه! انسان باید نسبت به آن وظیفه‌ای که دارد، در وهلهٔ اول خودش اقدام کند و بعد اگر احساس قبول و پذیرش نسبت به بعضی از افراد را کرد، در آن حدی که بتواند حقایق را ادراک کند خب انسان می‌تواند مطالب را مطرح کند.

اخلاقی - سلوکی

گوش دادن صوت بزرگان در هنگام کار

سؤال: دو سال قبل گفته بودید که نوارها را چند بار گوش کن، آیا الآن هم دستور همان است؟ و روش من این‌طور بوده که نوارها را حین کار کردن گوش می‌دادم و یک بار هم با دقت گوش می‌کردم، ولی از وقتی که فرمودید: این بی‌احترامی است، دیگر این کار را نکردم و مدت مدیدی از گوش کردن

محروم ماندم، آیا روش من اشکال دارد؟

جواب: البته مقصود از نوارها همان نوارهای

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - است والا

نوارهای بنده در هر حالی بلامانع است، ولی آن

نوارهای مرحوم آقا را باید خیلی با احترام و خیلی

بادقت گوش داد و انسان نباید آنها را سرسری بگیرد

و باید توجه داشته باشد که این کلام، کلام ولیّ الهی

است و بی احترامی به آنها چه بسا برای انسان ممکن

است نتیجه عکس داشته باشد.

کم حوصلگی ناشی از ضعف بدنی

سؤال: بسیار ضعیف و بی حال و کم حوصله

هستم آیا اینها به خاطر روح ضعیفم است؟

جواب: نه! گاهی اوقات ممکن است به واسطه

مسائل بدنی باشد.

مدارا کردن با افراد و فامیل

سؤال: بعضی از فامیل در اوایل ازدواجم

رفتارهای مناسبی با من نداشتند ولی در آن موقع

تحمل آنها برایم بسیار سخت بود

جواب: خیال می کنم اینها دیگر خیلی [مهم

نیست.] منظور اختلافاتی است که ممکن است با

فامیل و... برای انسان پیش بیاید که طبعاً انسان باید با روش پسندیده با این افراد برخورد کند چون همه افراد همه مطالب را نشیندند، از نقطه نظر فهم و ادراک، افراد دارای مراتب مختلفی هستند و انسان نمی تواند تقصیر را به گردن افراد بیندازد. حالا اگر شخصی مطلبی را فهمیده دلیل نیست که بخواهد بر دیگران تحمیل کند. اطرافیان و آشنایان و ارحام، خودشان با میل باید مسئله را بفهمند چه بسا خیلی از این افراد تقصیر ندارند. مطلب به این افراد گفته شده و این افراد از روی مسائلی که شنیدند و یا مطالبی را که دیدند، نسبت به کارهای خودشان اقدام می کنند و انسان نمی تواند بیش از میزان تحمل و سعه وجودی و مقدار فهم افراد، مطلب را بر آنها تحمیل کند.

احکام

شرکت های هرمی

سؤال: امروزه شرکت های تأسیس شدند که به

فعالیت های اقتصادی هرمی مشغول هستند بدین

ترتیب که یک نفر با واریز کردن مبلغی به عضویت

اینها درمی آید و... ؟

جواب: مسئله همین طور که می گویند در اینجا مطرح است، و از نظر بنده این مسئله دارای اشکال است و ربا محسوب می شود.

سؤال: آیا عضویت و کسب درآمد در اینجا جایز است؟

جواب: خیر جایز نیست.

سؤال: آیا سپرده گذاری نزد بانک ها و دریافت سود بانکی جایز است در صورتی که با شرایط خاص باشد؟

جواب: اگر مسئله، مسئله شرکت باشد و رعایت موازین شرعی و فقهی بشود، خب بلامانع است والا ما نمی توانیم نسبت به این مسئله هم پاسخ مثبت بدهیم. در هر صورت مسئله بانک با غیر بانک از این نقطه نظر فرق نمی کند. باید هر موردی را جداگانه بررسی کرد تا اینکه انسان نسبت به همان مورد بتواند ببیند که نظر شرعی چیست. اگر صرف سپرده دادن به بانک باشد بدون هیچ عقد معامله ای و بدون جهتی، گرفتن پول ایراد دارد.

خب این مسائلی بود که تا اینجا بیان شد، ساعت هم که تقریباً هفت است و نزدیک غروب. ان شاء الله

بقیه مطالب برای جلسات آینده. امیدواریم که خداوند توفیق بدهد این مرتبه دیگر زودتر از مراتب قبل بتوانیم خدمت دوستان برسیم، ان شاءالله. ما را هم از دعا فراموش نفرماید.

ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی فتح باب

إن شاءالله که خداوند به برکت این مولود که ولادت و بعثت او افتتاح راه خدا بوده است، ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی فتح باب، فتح باب برای امتی که این امت در زمان انبیاء گذشته علیهم السلام نمی توانستند به این موقعیت برسند. با ولادت پیغمبر بوده که یک هم چنین فتح بابی را خداوند نصیب امت پیغمبر کرده است و این هم خواست پروردگار است. نمی توانیم به پروردگار بگوییم که چرا قبلاً نبوده است؟ مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که این مسئله که بالاترین مراتب توحید است به واسطه شریعت پیغمبر انجام بشود. پس ما بدانیم که در چه وضعیتی هستیم و این نعمت و منت بزرگ الهی را قدر بدانیم.

واقعاً اگر این اولیای خدا نبودند ما چه می کردیم؟!

من يك وقت به رفقا عرض می کردم که واقعاً اگر

این اولیای خدا نبودند ما چه می کردیم؟! واقعاً چه می کردیم؟! با این جریاناتی که داریم می بینیم، با این افرادی که داریم می بینیم، به قول خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - که ایشان در نوشته جاتشان، ظاهراً باید در مهر تابان باشد که مرقوم فرمودند که اگر ما به مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالى علیه - نمی رسیدیم خسر الدنيا و الاخرة بودیم! می دانید این حرف یعنی چه؟ خب دیگر نیاز به توضیح ندارد. یعنی با وجود همۀ افراد، با وجود همۀ اشخاص، با وجود همۀ علما، با وجود همۀ روحانیون، با وجود...! و این حرف، حرف يك فرد عادی که نیست، ایشان وقتی این مطلب را نوشته اند که شصت سال از زندگی ایشان گذشته بود، مراتب علمی خود را طی کرده بود، درسش را خوانده بود، نجف رفته بود، مجتهد شده بود، فیلسوف شده بود، عارف شده بود، بعد از همۀ اینها این کلام را می نویسند! در سن ده یا پانزده سالگی که نوشته است. يك عالم به این بزرگی حرف بیخود نمی زند. روی این حرف باید فکر کنیم!

من به رفقا می گفتم که واقعاً اگر امثال مرحوم آقا
و علامه طباطبائی و بزرگان و اولیای خدا - رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین - نبودند ما چه می کردیم؟!
حالا یکی که همین طوری بخواهد برای خودش در
خیابان راه برود و زندگی کند و بعد هم بمیرد، [فرقی
نمی کند.] ولی واقعاً یک شخصی که اهتمام دارد،
درد دارد، قصد دارد، دنبال می کند، دنبال می رود ولی
پزشک نیست، درد دارد، دارد از دل درد می میرد ولی
هر جا می رود می بیند درب مطب بسته است، درب
بیمارستان بسته است، همه جا بسته است، این چه
می کند؟! چه حالی دارد?!

ائمہ علیہم السلام بازکنندہ حقایقی کہ بر نفس پیغمبر آمدہ است

حالا نگاه کنید ببینید نه تنها ما پزشک داریم، ما
دوازده امام را داریم، ما چهارده معصوم علیهم السلام
را داریم، ما این اولیاء الہی کہ بہ دنبال آنها آمدند را
داریم، ما این قدر از ایشان مطلب داریم اما کیست کہ
عمل کند؟ ما پیغمبر اکرم داریم. پیغمبر اکرم صلی
الله علیہ و آلہ و سلم کہ امشب بہ دنیا آمد اثرش این
بود کہ این درد را برای ما معالجہ کند، مسئلہ این
است، این باب را برای ما باز کند، این راہ را برای ما

باز کند، این کاری بود که خدا برعهده پیغمبر گذاشت.

امیدواریم خداوند به برکت این مولود بزرگ و به برکت فرزند او، امام صادق علیه السلام که رئیس مکتب تشیع است و به برکت ائمه علیهم السلام که بازکننده حقایق هستند که بر نفس پیغمبر آمده است، خداوند توفیق متابعت از ایشان را به ما عنایت کند؛ و ما را در راه ایشان ثابت بدارد، این مهم است، و با ولایت آنها بمیراند؛ و با ولایت آنها محشور کند؛ و ما را از موالیان و منتظرین ظهور امام زمان ارواحناده قرار دهد و در دنیا از زیارت حضرت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ